
مونومانیا
نیما شهسواری

سخنی با شما

به نام آزادی، یگانه منجی جانداران.

ای به چشم بخورد و همگان راهایم چنین نگاشته‌دانم تا در سرآغاز کتاب‌بر خود وظیفه می واسطه آن برخی رااز این درخواست باخبر سازم. نیما شهسواری، دست به نگاشتن کتبی زد تا به چنین‌به خود بخواند، قشری را به آزادگی دعوت کند، موجبات آگاهی برخی گردد و این واسطه رزمش تجارتی برپا دارد و این رزم پاک‌افکارش را نشر دهد. بر خود، ننگ دانست تا به را به ثروت مادی آلوده سازد.

هدف و آرمان من از کسی پوشیده نیست و برای دانستن آن نیاز به تحقیق گسترده نباشد؛ زیرا که هماره سخن را ساده و روشن بیان داشتم و اگر کسی از آن مطلع نیست، حال دگربار بازگو شود.

کران خداوند، الله، یهوه، عیسی، انسان و یا هر نام دیگری که‌های بی‌به پا خاستم تا برابر ظلم غایت و هدف را هماره با قدرت تلاقی داده است، فریاد برآورم و آزادی همه جانداران را فراهم سازم؛ رهایی جاودانی که دارای یک قانون است و آن احترام و آزار نرساندن به دیگر جانداران، ها است گیاهان، حیوانات و انسان.

دانم که در راستای رسیدن به این هدف والا که همانا آزادی است، قانون‌بر خود ننگ می رهایی را نقض و باعث آزار دگر جانداران شوم.

توان راه گذشتگان را در پیش نگرفت و دگر چون‌با مدد از علم و فناوری امروزی، می گذشته برای نشر کتب از کاغذ استفاده نکرد؛ زیرا که این کاغذ از تن والای درختان زیبا غارت گاه‌شود و موجبات مرگ این جاندار و تخریب طبیعت را حادث گردد. من خود هیچ ام از ناشران کتب، نشر ندادن این‌هایم را بر کاغذ، جان درخت، نشر ندادم و تنها خواسته‌نگاشته رسانی‌ها بر کاغذ است؛ حال چه از روی سودجویی و چه برای ترویج و اطلاع‌نگاشته.

گیری از فناوری در برابر مرگ و تخریب درختان، این جانداران والا،توان با بهره‌امروز می مدد از این‌شک بی‌دانید که بی‌ایستادگی کرد؛ پس اگر شما خود را مبلغ افکار آزادگی می گاه به قتل طبیعت دست نخواهید زد. اگر هم تنها هدفتان سودجویی است و برنگاشته نیز هیچ توانید از فناوری بهره بگیرید تاعام درختان می‌بهره از کشتار و قتل‌این پیشه پا فشارید، بی حق و قابل تکریم گرددکردارتان از دید من و دیگر آزاداندیشان به.

امید آزادی و رهایی همه جانداران‌به

پالس اول

ی دنیا را هزینه کردند و بر رویای مالکیت برها زمان بسیاری است که در حال پیشرفت همه‌انسان
دانی آدمی ازجهان به پیش رفتند و حال دنیا در شرف بدل شدن به مایملک آنان است، می
چندی پیش از آنجا که دانست یگانه برتری او در جهان همان گردوی در سر است به تکاپو آمد
تا زمین را بدل به جولانگاه خویش کند و در گذر جهان هر بار به طریقتی بر این پیشه پا فشرد تا
،چیز را برای خود کندبه نها همه

،شروع این تغییرات از آنجا بود که به هنر ابزارسازی خود مطلع شد

ی توامان خواهد توانست تا ابزارهایی پدید آورداو دانست که با آن گردو بر سر و استفاده
،برای تسخیر جهان

هر چه نیرو و قدرت در اختیار دیگرانی جز نام انسان در میان بود را مانند کرد و از آن خود
های مدام توانستند این ابزارسازی را بدل به صنعت‌کرد، اینگونه بود که آنان در دل این کنکاش
کارگیری خویشتن در این راه ابزارها را هر روز به پیش بردند، خط تولیدی‌کنند، آنان با به
،همتا در جهان کندساختند تا هر روز بیشتر و بیشتر بسازد و هر روز آنان را بدل به قدرتی بی

سپرد و خود را به‌در این میان هر که در میان بود باید خویشتن را به دستان قدرتمند آنان می
خواست و حالا چندی است‌کرد، جهان ابزارساز آنان همه را ابزار می‌ابزاری برای آنان بدل می
،ی جانان جهان هستندها سرآمد دیگران و همه‌که آنان در این ساختن

آنان در این وانفسا دانستند که خویشتن را نباید در نوعی همتای دیگر جانان قرار دهند و از
دیرباز هم به هر سخن و آیتی آن کردند تا به نهایتش نوع آنان سرآمد همگان و خاصه از
،دیگران باشد

مانند در جهان‌ای بی‌آنان در این خاص بودن هربار پیشرفت کردند و به آخرش خود را گونه
،معرفی کردند و بر این باور پا فشردند

معنای والاترین ارزش جهان، اکرم و اشرف و دیگران چون خار در پای آنان‌حالا آنان به
مانند حیوانات و گیاهان بودندبه

های آدمی در زمینه ساختن هر روز در حال پیشروی بود، هر چه در خیال هم در دورپیشرفت

دستانی در میان نبود را به واقع بدل کردند، آنان پرواز را به چنگ و دریا را به زیر پای در آوردند، آنان آسمان و فراتر از آن کهکشان را نیز به خدمت گرفتند و هربار در این پیشه پا فشردند

ها،ها، زیرزمین‌شد و بیشمارانی هر روز در میان کوره‌هر چه در فکر داشتی بدل به ابزاری می ،دادندساختند و به بازار می‌ها آن را می‌ها و دیگر مکان‌دکل

خواندبازاری که در آرزوی جنس تازه شب را تا سحر نخوابیده بود، اویی که مردم را فرا می .تا به فردا برای تملک آن ابزار تازه ساخته و رسیدن به هوای آن والایی، در میدان باشند

دانستند که انسان به عقل و هوش این جایگاه رادار دنیای آدمیان بود و مردم می‌هوش میدان دیدند که‌اش در میان همین نیروی والا بر جان اوست، آنان می‌دارد و پیشرفت و تکامل دوباره ها، این ابزارهای اسباب لذت و رفاه را کسانی ساختند که از موهبت‌تمام این ابداعات و ساختن داد که جهان پیش رو برای آنانی است‌هوش بیشتر در اختیار دارند و زمین آسمان آنان را ندا می که همه و بیشتر هوش را برای خود دارند

ای‌جمعیت نوع انسان در حال گسترش و بیشتر شدن بود، از این رو آنان باید فکرهای تازه ،کردندمی

.خورد و غذا در میان بودشد باید غذا می‌تمام نوع بشر باید سیر می

بودند تا آنان را سیراب کنند و انسان، این والاتر از انسان (حیوانات) پدید آمده‌های پست‌نوع گوهر جهان هستی بر این بندگان خود ارج نهاد و آنان را سلاخی کرد، او آنان را با ابزار ،ها به بند آورد و توانست در این صنعت سرآمد شودخانه‌بود در میان سلاخ‌ای که ساخته‌پیشرفته

سادگی هر کدام را که خواست سر ببرد، وهای تیز از پیش ساخته سپرد تا به‌آنان را به تیغ ،دیگران را برای کار دیگری در نظر بگیرد

،هانوعی برای استفاده از گوشت ران

،برخی برای استفاده از عضلات

برخی برای استفاده از پوست در صنعت مد و پوشاک

هاحد انسان‌های بی‌و سیر دوار بی انتهایی برای استفاده

شد هر بار از تعدادنوع انسان با این تعداد بی انتهایی که هر روز نیز داشت بر آن افزوده می ها دست به‌جا ادامه پیدا نکرد و آدمی برای این پیشرفت‌ها کم کرد، اما موضوع تنها بدین‌حیوان

دیگر اقدامات زد

ها بودند،های نوین خود، مدام در حال تولید زبالهآنان برای ساختن ابزارهای تازه و ایده کردند و هر روز زمین را بیمارتر و حیوانات را بیشتر از میان‌ها مواد شیمیایی تولید می‌آن ،گذاشتندبردند، از آنان هیچ باقی نمی‌می

ها در میان آلودگی‌خوردند، ماهی‌شد، حیوانات از آن می‌ها در میان دریا رها می‌تمام زباله ،مردندکردند و می‌زندگی می

شد و هر چه از حیوان در میان بود تا درختان وها رها می‌مواد شیمیایی در دل جنگل بودند از دنیاهای گیاهی همه در کنار هم در حالی که یکدیگر را در آغوش گرفته‌پوشش ی دنیا برای آنان بود تا از این‌رفتند تا دنیا را برای نوع انسان خالی کنند، همه‌رفتند، همه می‌می ی استفاده را ببرندملک همه.

،بردندها را از میان می‌های تازه، گاه آب‌آنان برای ساختن ایده

ی دیگری را از تشنگی برآوردند و گوشه‌ها را به حصار و در بند می‌با ساختن سد تمام آب ،کردندآب رها می

داد و به آسمان نگاه‌دست نوع انسان جان می‌حیوانات تشنه در دل بیابان تازه ساخته به های بر زمین آمده‌ی باران‌ریخت و انسان همه‌کرد، آسمان از دیدن این درد به خود اشک می‌می ،بلعیداش می‌را در خود و در دهان بازمانده

،خواستی دنیا را می‌او همه

ی دنیا را مالک شود و هر چه در آن بود برای آنان بودخواست تا همه‌آدمی می.

ها بود را سوزاند، سوزاند و با سوختنش زمین سرفه‌ها آنچه از آلاینده‌آدمی برای این ساختن ها را بلعید، همه در حال‌کرد، حیوانات خون ادرار کردند، ماه اسید خورد و خورشید زباله ،سوختن بودند تا در میان آتش انسان طاهر شود

،جان، جان بگیرد و به پیش روداو دوباره صاحب شود و مالکانه بر زمین بی

های بیشتر در کام آدمی بلعیده شد،خواستند و هر روز جنگل‌آنان هر چه در دنیا بود را می ها راهر چه در میان بود بدل به شهرهای بد سیمای آدمیان شد تا باز هم فضولات بسازند و زباله ها داشتند،گرفتند و باز هم با هم مبارزه‌ها از هم پیشی می‌رها کنند، آنان برای ساختن این زباله چیز سرآمد دنیا باشند و نوع انسان بازهم سرآمد دیگران شدخواستند در همه‌آنان می.

ها برای از میان بردن جان بر جهان از خویشتن دیروز خود هم در حال سبقت گرفتن‌آن بودند، آن روز که به قربانی در میان مجانین حیوانات را سر بریدند، از آنچه کشتند خاک را پر کردند و در زمین دفن کردند

های صنعتی باری برای تنظیم قیمت در بازار، حاصل روزی شایدحال در میان کشتارگاه ،ای و گاه ماهی از سلاخی را به دریا ریختندهفته

های خود ساخته‌ها در دریا فاسد شد و انسان بر سرآمد کول دیگران و آنچه از جنازه‌جنازه ای سر داد و بیشترانی را آلوده بدین طریقت‌ی تازه‌در میان بود ایستاد و در این رقابت هر بار ناله خویشتن کرد

،جا شهر بودهمه

ای دورها بدل به خیال و خاطره‌همه جای دنیا را انسان برای خود کرد و دیگر وجود جنگل ،بود

دانستند، جنگل کجاست‌امروز دیگر مردم نمی

،بودندها را از بین برده‌ی جنگل‌آنان سالیانی بود که همه

،بودندبه فراخور نابودی آنان بیشتر حیوانات را نیز از بین برده

ی‌در طول این سالیان دراز آنان را هر بار به طریقتی از میان بردند و حال کمین کردند تا همه ،آنان را از میان برند تا یگانه بر جهان باشند

تری آنجا که آدمی بر جان خود غره شد و بر خدایی نادیده دیدن خون را فدیه‌از دوردست ،داد، از حیوان کشتند و به پیش رفتند

بریدند و نام او را مدام‌آنان هر چه از حیوان بود را در برابر تمثیلی از زشتی و نابودی سر می ها هر چه از نوع حیوان بود، به‌کردند، به قربانی آرام نبودند و در پیش به میان جنگل‌تکرار می ،زیبایی کشتند، گاه به قدرت دریدند، جایی به شجاعت خوردند

،شجاعت در میان ابزار ساخته به دستانشان بود

کشید، او برای‌آری ابزار، همان تفنگ در دست، آنان را غره در برابر شیری کرد که نعره می بود و آدمی به آنچه‌اش به پیش آمده‌دفاع از همسرش، کودکانش و ورود دزدی به خانه دست گرفت و شلیک کرد، شیر افتاد و انسان شادمان بر پای‌شجاعت او بود، همان تپانچه را به ،هوش سجده کرد

،آری زنجیره همین بود

او به داشتن هوش توانست ابزار بسازد و حال در نوک پیمان این پرستیدن تمثیلی از هوش ها از کشتن به خوردن رسید، پرندگان پروازدرخشید و آدمی در میان جنگل‌برتر جهان می ،کردند و آدم بر پرواز آنان حسد بردمی

ساخت

پرواز آنان را لمس نکرد و ندانست پریدن چه‌آری ابزار ساخت اما باز هم اسیر بود، باز هم معنا دارد و حکم به بی معنایی آنان داد

،ها به زمین افتادندها شلیک شدند و پرنده‌باز گلوله

،های بسیاری است‌حالا آدمی در حال بریدن سر پرنده

درد و بعد از پخت مطبوع او راای او را سر می‌خانه‌ای در میان سلاخ‌این بار با فشردن دکمه ،خواهد خورد

،ها دوباره خواهد خوردها او را خواهد خرید و در میان رستوران‌او در میان فروشگاه

دارد و درهای با جلال و جبروت خود گام بر می‌او دیگر متمدن و بزرگ در میان فروشگاه داند که باید بر تمثیل بزرگ (مغز آدمی) به نمادی از گردویی بزرگ که‌ها می‌این گام برداشتن هوش او را تصویر کرده است سجده برد و خدای حقیقین دنیای خود را کسی بداند که بیشترین ،هوش به نزد او است

ی لذات را برای نوع او فراهم کرده است‌زیرا او تمام این ابزار را فراهم و همه

چیز را در اختیار داشت و اسباب بسیار بدین دنیا کاشت، اودر آن دوران پیشترها، آدمی همه ،ی ساخت تا در دلش حیوانات یکدیگر را بدرندمیادین

میدان برای دریدن بود و گاه انسان نیز در میان میدان خشونت کرد و خویشتن را رها داشت ،های ساخته به دنیای خویش‌در میان تمام زشتی

ها نگاه داشته شدند و مردم به دیدن آنان تفریح کردند، گاه به‌حیوانات گاه در میان زندان ها بازی کردند، توپ چرخاندند و بر زمین رقصیدند، از این‌ها و رنج‌ها، سوختن‌درد شلاق ها نیز نگاه داشتند و هر چه خواستندهای خود خواستند و از آنان در خانه‌ها آنان برای خانه‌اسباب .کردند

،گاه آنان را کودک خواستند کودک خریدند و بزرگ رها کردند

،گاه آنان را زیبا خواستند و زشت، دوباره زیبا کردند

،آنان خریدند صاحب بودند هر چه بود برای آنان بود

ای سر بریده شد و جماعتی برای دستیابی به آن در میان‌کودک حیوانی در میان طویله ها رساندند، آخرها ایستادند و بر سر و روی یکدیگر سوار شدند با ولع خویش را به گیشه‌صف ،تر بودمزه‌گوشت تن کودکان خوش

،چیز برای هوش است‌چیز در حال پیشرفتن بود تا انسان بیشتر دانست همه‌همه

او دانست و بر آن شد تا به آزمون و خطا آن کند تا این هوش مانده در خیال آدمی را بیشتر ای پدید آورد همتای آنچه درو بیشتر کند، نوع انسان را تکامل دهد و در میان انسان، انسان تازه ای آمدمیان جان بود و از دلش جان تازه

،ها، از دل همین آزمایشات‌از میان همین آزمون

،آنجا که به میان دیوارهای پوشیده گاهی موشی خشک شد

،خرگوشی فریاد زد

نوعی تازه از دل جانان جهان شد،سگی بارور شد و هزاری درد کشیدند و آدمی مبدل به شک هوشی برتر از دیگران وی آنکه بی‌چیز را انسان و نوع تازه‌ها به پیش رفت تا باز هم همه‌راه ،باشدنوع خود انسان داشت داشته

کاری ساختاراز این رو و در دل این آزمایشات، از دل تغییر در ژن موجودات تا دست ی جهان را پر کردعصبی، دوباره باران سم همه

ها روان‌حالا هوا طوری بود که تنها در دلش انسان توان زنده ماندن داشت، انسان از آب های آنان سم داشت‌های انسان پر شد، آزمایش‌خورد و هر جا آبی روان بود از سم و زباله‌نمی پس سم را به جهان داد تا هر چه جز انسان در میان است از میان رود، هر چه از حیوان تا گیاه ،بود، هر چه قابل رؤیت بود، باز هم بودند اما بیشترشان از میان رفتند

،کرد دیگر حیوانی نبود همه انسان بودندتا آنجا که چشم کار می

دیگر گیاهی نبود و باز هم همه انسان بودند

،شدیافت، باید بدل به هوش برتر جهان می‌انسان باید که تکامل می

،باید که نامی داشت

،همتا داشت‌باید که این نوع تازه نامی بی

،کردند و من همه را دیدم‌باید از میان هوش او را باز تولید می

،هر آنچه بر حیوانات و گیاهان از دیروز گذشت را دیدم

،دیدم چگونه آنان در طول بودن آدمی در جهان هر بار به دردی در خود ماندند

باری تنانشان را قطع و بریدند، بی دست و پا آنان را رها کردند

نفس گرفتند و با همه جفا کردند

پدران را سلاخی و مادران خویشتن را که نفس دادند، آنان را زنده کردند کشتند و با همه آن کردند که پایان را نوید داد

،باری به قربان بریده شدن سرهای آنان را دیدم

،های بیرون آمده از آنان را شمردم‌دیدم و رگ

،ها به نظاره نشستم‌دیدم و تعقیب آنان را در دل جنگل

،برنددیدم چگونه در ترس خود را به درون می

،دیدم و فریاد شادمانی انسان را شنیدم

زد وی حضار دیدم، در میان سالن مُد فریاد می‌من پوست تن یکی از آنان را در میان هلهله اش را برای مردم آنجا بخواند و مردم‌خواست داستان زندگی‌خواند، او می‌من را به خود می دانستند که این منطق زیبایی شناختی آدمی بر آن است تا زیباترین را برای خود کندمی.

گفت توسط زنی خریده شد وو او در حالی که داشت از زجر و ترسش در روز شکار می ،هایش به نیمه ماندحرف

ام‌چیز را دیده‌ها تا مزارع همه‌خانه‌من در میان سلاخ

،شونددیدم که چگونه کودکان از مادران و مادران از کودکان جدا می

،ی خود را دیدم و از چشمانم نالانم‌من درد در میان سینه

،از دیدنم بیزارم

،من از آنچه دیدن مرا آموخت بر خویشتن لعن گفتم و باز هم دیدم

ماهیان بیشمار را دیدم که هر چه از درد و سمِ آدمی بود را خوردند و در میان آب آنجا که

در انتظار آمدن کودکانشان بودند جان دادند و نام آنان را یک به یک خواندند و سر آخر مرگ ،میهمان جان آنان شد

ها که با شمایان نکردند و حالا تنهامن همه را دیدم و دیدم که در زمین از دیرباز تا امروز چه ،شما ماندید

،های شهرهای انسانی ماندیدتنها شما در دل یکی از خیابان

فرسا خود را تکانی داد،دید با تلاشی جان‌سختی چشمانش دنیا را می‌تیمزا در حالی که به کرد چیزی در بدنش در حال تکان خوردن است، همتای همان احساس که حشرات‌احساس می ،در زیر موهای پرپشت او باشند

ها به یکباره از روی سطل زباله به‌سختی تکانی داد و در میان همین تکان دادن‌او خود را به .زمین افتاد

دنبال غذایی‌امروز دقیقاً سه روز بود که چیزی نخورده بود و حال با تمام درد در اندام به ،گشت تا شاید زنده بماندمی

،از این سطل زباله هم چیزی برای او یافت نشد

ریختند، آخر حیوانی در میان نبود تادلیل کمبود غذا دیگر چیزی را دور نمی‌نوع انسان به ،آنان را بدرند و بخورند

کرد تاهای آنان چیزی از غذا در خود نداشت و تیمزا باید باز هم مسیری را طی می‌حال زباله خورد به راهش‌شاید بتواند چیزی برای خوردن بجوید و با همان حال که داشت تلوتلو می .دادادامه

در طول مسیر چند بار به زمین افتاد اما حواس تحلیل رفته را جمع کرد و دوباره خود را برای مرد و این میل به‌جست، گرنه بی شک می‌ی راه ترغیب کرد، او باید امروز غذایی می‌ادامه ،زندگی او را نوید جستن و زنده ماندن داد

بود ودر طول راه بالاخر نزدیک نیپاس شد، او همتای او بود اما تمام موهای پر پشتش ریخته ،حالش بدتر از تیمزا بود

داد، تیمزا نزدیک اوسختی بالا و پایین می‌بود، نفس را به‌حال برخاستن نداشت و یکجا افتاده نشست

،هم نگریستندبه

،ها داشتندهر دو با هم حرف

،برای هم از تمام روزهای سخت دیربازشان گفتند

،از تمام کسانی که روزی عاشق آنان بودند و دیگر در میان آنان نیستند

از آن روزهای دور

از روز نخستی که مادرش را دید، چشمانش دنیا را دید و تصویر چشمان بزرگ مادر در ،برابر دیدگانشان بود

،ای غذا بیابداز مادر گفت که هر روز مسافت طولانی را طی کرد تا ذره

،ها را سیراب کرداو گرسنه ماند و آن

،آنان خاطرات مشترک خود را از تمام سالیان خواندند

آنان خواندند که بازی کردند

،دنبال برادر و خواهرهای خود دویدندبه

،باری دیوانه شدند و با سرعت در هوا و آسمان جهیدند

آنان تصویر آن روزگاران و بازی و پس از آن آرام گرفتن در آغوش مادر را برای یکدیگر ،تصویر کردند

،آن روزی که یکی از برادرانش به یکباره نزار شد و بر زمین نشست

،آورد و آنان از این درد به ترس آمدنداو مدام بالا می

،مادری که آنان را شام تنگ به آغوش گرفت و با هم گریه کردند

،آنان از خواب در میان مامن امن مادر گفتند

،از آن روزها گفتند و هر دو به غم گریه کردند

،با هم از دورترانی گفتند که عاشق شدند

،که در انتظار معشوق نشستند

به بالای خانه او نشستند و در انتظار وصال با او روزها خواندند و او را سر آخر مفتون خویش ،کردند

ها دنیا را دوباره معنا کرد، زندگی را از نواز روز آمدن کودکانشان گفتند و دیدن آن نگاه

،سرآغاز کرد

،چیز را برای هم خواندند و در آغوش هم خوابیدندآنان تا صبح همه

،در میان خواب همه را دیدند

،تمام حیواناتی که در طول این سالیان درد کشیدند

،آنان که مهر ورزیدند

،آنان که کمک کردند

،آنان که زندگی را معنا کردند

،ها را دیدندآنان هزاری از خویشتن کودکی و عاشقی

،از گفتن و اشک ریختن

،از بازی و شاد بودن

،از ترس تا خواندن

فشرد، آنان راآنان هزاری را گفتند و در آغوش هم آنجا که زندگی آنان را به خویشتن می ،چسبانددر بر گرفته و سخت خود را به آنان می

کرد، عدالت موهایشان‌بود، عاطفه آنان را تیمار می‌هم آغوش آنان در آمده‌آنجا که مهر به ،گفت‌کشید، آزادی برایشان لالا می‌را دست می

،در میان آنها و با همراهی هم مردند

هم‌همه یکدیگر را سخت به آغوش کشیدند و نوع انسان را به حال خود رها کردند، آنان به ،آغوش با هم از دنیای انسان رفتند

،رفتند تا باز هم انسان پیشی گیرد و در این ره طولانی تکامل یابد

،رفتند تا آدمی در بین هوش و عقل یگانه شود

.او مالک تمام جهان شود و اینگونه بود که تمام حیوانات رفتند

ای، انسانی که در شرف تکامل وبه فردای همان روز در دل همان شهر در کنار سطل زباله ی آدمی بود، همان که هوش برتر جهان نام داشت، نیپاس و تیمزا را دیدرسیدن به جایگاه تازه

،او در دل بر بی خردی آنان خندید

سادگی‌خورند و به‌چگونه آنان در طول تمام این روزها آن پسماندهای بیولوژیکی را می ،مردند، آنان حتی قدرت ادراک و فهمیدن همین را هم نداشتندمی

آنان هیچ نفهمیدند

کرد وسرعت استدلال می‌او در دلش با تمام هوش مانده در این سالیان بر نوع پر فروغش به ،آورددلایل و براهن بیشمار از بی خردی آنان می

،ی خیابانی که حتی نامی هم نداشتند، دو بی عقل نادان‌دو گربه

راستی ضریب هوشی آنان چیست؟

ی‌کرد و در همین حال دست برد و جنازه‌بود فکر می‌ی آنچه در دل ساخته‌داشت به همه ،نیپاس و تیمزا را به سطل زباله انداخت

،ها و پسماندها رها کردچیز را در میان زباله‌او همه

اش‌جوید و جهان تازه‌ها می‌چیز را آدمی در دل همین زباله‌حالا دوران طویلی است که همه ،ها بود را از یاد خواهد بردآنچه در این زباله

ی سطل زباله برساند که آزادی او را به درون‌عدالت را دیدم که سعی داشت خود را به لبه ،کشید و برایش لالا از مهر خواند

او گفت تا بخوابند و زندگی را آغوش بکشند، آخر زندگی دیگر توان سخن گفتن با نوع ،انسان را نداشت

،ها رها کردنداو را از سالیان بسیار دور، به زباله

،ای بزرگ در آمده که از نسان گریزان است‌مانند زباله‌امروز زندگی به

سرعت خود را به‌چند بار چند تن در چند جا خواستند تا او را به چنگ آورند و زندگی به ،ها تحویل دادهای سوزاندن زباله‌کوره

چیز را بسوزانند و حال زندگی در آغوش آزادی برابری‌او خود را به دستان آنان سپرد تا همه نشینند و این ماشین‌ها می‌عدالت و هر چه از قماش آنان است، در انتظار ماشین حمل زباله زودی خواهد آمدبه

ماشین را مردی خواهد راند که هوش دارد

،سوزاند هم هوش داردآنکه می

اما اینان تکامل یافتگان نیستند و هوش برتر جهان است

که فرمان سوزاندن خواهد داد

پالس دوم

خوش تغییرات بسیار استدنیا چندی است که دست

جای نگذاشته و هر چه‌ای را به‌دیگر آن دنیای سابق به خاطرات مسبوق از خود نام و نشانه ای استامروز جهان را در خود گرفته نام تازه

،نامند، امروز جهان در اختیار آنان است‌ای که آن را هُبَج می‌نام تازه

برنداند و دنیا را مالکانه به پیش می‌جا را برای خود کردههمه

نگریستی شکی امروز بر دل نداشتی که آخردانی اگر از دیرباز هم روشن دنیای را می‌می دنیایِ خلاصه به عقل و هوش، چنین فرجامی خواهد داشت

هوش برتر جهان

،گویم آنان هوش برتر جهان هستندها را می‌درست است آنان، هُبَج

،نگرندهایی که مالکانه به دنیا می‌ابرانسان

،ی دنیا را برای خود کنندآنان آمده تا همه

حق جهان هستی هستندآنان مالکان به

مگر این نیست که هوش مِلاک مالکیت و برتری بر جهان است؟

یی جهان را برای خود نکرد و امروز ثمره‌دار نشد و همه‌مگر بدین طریقت آدمی میدان ی جهان را تسخیر کنندها همه‌سالیان بسیار زیست بر جهان همین را به خود داد که هُبَج

انداند و جهان را برای خود نکرده‌گویم، آنان هنوز به این مهم دست نیافته‌البته که گزاف می ی جهان از آن آنان استاما آینده

نامند، نامهای بسیار در طول تاریخ بر این مخلوقات‌ها آنان را اُپَم می‌مردمان این دوران، انسان اند، مثلاً باری آنان را اشرف مخلوقات، انسان با کرامت، اَبَر انسان و حالا مردم‌نما گذاشته‌خالق ،زنند و خود باور به هُبَج بودن خود دارندآنان را اپم صدا می

شود، گیریم آنان خود را اشرف بدانند، یا با کرامت وچیز که در نام خلاصه نمی‌اما همه

چیز در این‌اند، اما همه‌گرایی را به نمادی از بودن خود بدل کرده‌شاید باور به انسان ،ها که خلاصه نشده است‌گویی گزافه

،انداند، به واقع باهوش‌آنان باهوش

،کنندآنان برای ورود شما به اندرون خود هزاران آزمون برگزار می

،دهندبدین سادگی که کسی را در خود راه نمی

،ها رو سپید بیرون بیایی‌باید از این آزمون

ام که شرط‌دارند، اما من از کسی شنیده‌درستی بیرون نداده و آن را مخفی می‌اسناد خود را به کیوی بیش از ۱۳۰ است، برخی آن را به ۱۵۰ها شدن رسیدن به آی‌ورود بدین طریقت و از هُبَج کیو دارند وارد این سازمان کبیر در جهان‌گویند تنها کسانی که بیش از ۱۵۰ آی‌هم رسانده و می گویم شرط ورود و بیش از آن استمرارشوند، اما من همان ۱۳۰ را مِلاک قرار داده و می‌می .حضور در این طریقت هوشی والا رسیدن به ضریب هوشی بالای ۱۳۰ است

آنان هوش برتر جهان و انسان پست مدرن هستند، باید که حداقلی در شما باشد تا شمایان را در خود بپذیرند و حال با همین اعضا که اقلیت جهان است خیز برداشته و میل به فتح دنیا دارند

آنان با نگاهی ژرف به جهان دریافتند که انسان اکرم و اشرف مخلوقات است، دلیل آن چیست؟

،ها از خویشتن و دنیا پیرامونشان بوداین سؤال نخستین هُبَج

آنان دریافتند و به کنکاش، عاملیت را در مغز، عقل، درک و نهایت هوش (قدرت حل است،ی حقیقت دنیا در آن نهفته‌مشکلات) دانستند و بر آن شدند تا در این طریقت که همه ،ها) خود را سرآمد دنیا کنندقول خود هُبَج(به

دانم آیا تلاشی برای این طریقت و رسیدن بدین بزرگی کردند یا نه‌نمی

ها با دست کاری کردن ژن آدمیان خود را باهوش و هوش راشاید در میان آزمایشگاه ،تر کردندپیشرفته

های خاص و انتخاب شریک جنسی در راستای تخمین هوشی، هوش‌گیری‌شاید با جفت خود را بالا بردند و شاید با رسیدن به اکسیری همتای تکه فلزی در مغز و استخوان این باروری را در خود پروراندند و امروز هُبَج شدند

دانم که آنان بر پای هوش سجده کردندهر چه هست، بود و یا خواهد بود من می

مراسم عشای آنان در میان ساختمانی عظیم است، درست در برابر تمثیلی از مغز

توانی شعاع عصبی را در آن ببینی هر از چند گاهی‌گردوی بزرگی در هم تنیده که می بینی و نهایتاًهای عصبی و فرمان را در خویش می‌دهد و تو حرکت رشته‌هایی به خود می‌تکانه کند و آنان درها و حرکات است که جماعت هُبَج را وادار به سرساییدن بر زمین می‌همین فرمان خواهند روزی به عظمت فهم تمام آن‌دانند و می‌برابر این تمثیل بزرگ از مغز خود را خار می ،ها را در استفاده از مغز در هم بشکنندبرسند و بتوانند رکوردهای تمام دوران

،بار فریاد زدندروزی آنان بر این نتیجه رسیدند و در میان خویش نخستین

،کندآدمی از ۵ درصد مغز خود استفاده می

ای بیشترای نبرده و هربار به داستان تازه‌باری فریاد زنان خواندند که بیش مردم از عقل بهره بر آن شدند تا بیشترانی را در این دور، وادار به دویدن و نهایت رسیدن کنند

به چه رسیدند؟

،بر آنجای که تمام اعضای آنان هوشی بیش از ۱۳۰ داشت

دانم سرآخر آنان به مرتبی خواهند رسید که از مغز ۱۰۰ درصد استفاده راشاید ۱۵۰ و نمی ،ببرند و هوش خود را به اعدادی آن سوی ۳۰۰ برسانند

ها که نخواهند کرداگر اینگونه شود چه

تواند در آن واحد از چند تلفن‌توانند بسازند و هر تن می‌مثلاً فکر کن چند تلفن همراه را می ،همراه استفاده کند

ها را از کتاب تا شعر از مقاله‌چیز را تمام داده‌ی مغز خود استفاده و همه‌تواند از همه‌مثلاً می ،تا علم، از داستان را تحقیق به درون ببلعد و مال خود کند

چیز از داده تاهای بزرگی شدند که از مغز همه‌ها تبدیل به جاروبرقی‌شاید در نهایت هُبَج ،کنندبلعند و مال خود می‌نداده به درون می

است، اماداند که حتی باری هم از آن استفاده نکرده‌او مثلاً سیل بیشماری از چیزهایی می چیز را بدانداصل مهم در این وانفسا آن است که او باید همه

چیزدانان که‌دانستند، آن همه‌چیز را می‌ها که همه‌به یاد آن پیشینیان مرحوم در دوردست چیز را در نهایت بدانند، مثلاً به برکت داشتن‌ها تبلور کرده و باید آنان همه‌امروز در وجود هُبَج انتها، مثلاً شاید با فشردن‌هایی بی‌ی تبدیل کنند از داده‌ای در مغز شاید مغز را به بنگاه‌تراشه

های بسیاری دریافت کنند که‌ای که آن هم درون مغز و درون افکار است بروزرسانی‌دکمه چیز را درها با سرعت همه‌های روز را در خود ببلعند و جارو برقی هُبَج‌ها تا نداده‌چیز از داده‌همه خود فرو خواهد خورد

چیز دنیا را در میان همین‌های انسانی هستند، آنان همه‌ها باورمند به عقل هوش و استدلال‌هُبَج معانی جسته و آن را دریافت کرده و در طول تمام حیات بر دنیا بر آن شدند تا در این فرمانروایی ،از دیگران پیشی گیرند

هاها که هنوز هُبَج‌مثلاً با خود بیندیشید و جهان را باری تصویر کنید، در آن دوردست سوی رسیدن به تمام جهان نداشتند، آدمی با میل به مالک‌چیز را برای خود نکرده و خیز به‌همه شدن به دستان پرتوان همین عقل بود که خود را صاحب کرد، با توان اندک توانست توانمندان دانستند راز موفقیت در چیست بر آن شدندها می‌را بر زمین و از میدان به در کند، حالا که هُبَج
تا آن فعلیت را در خود پروار کنند و اینگونه شد که آنان در این باوری تازه قدرتمند شدند

آنان هدفی برای تسخیر جهان داشتند، آنان باور داشتند که جهان برای آنانی است که از مغز
کنند، یگانه ارزش جهان آنان هوش بودخود بیشتر استفاده می

خواستند به جانداری بها دهند بر مبنای همان هوش بود که او را مورد قضاوت قراراگر می ،دادندمی

تر بودارزش‌اگر حیوانی بود کم هوش بی

،گرفت‌اگر هوش بیشتری داشت جایگاه والاتری می

مردمان هم همتای آنان بودند اما گاه و بیگاه عناوین دیگری را نیز در این قضاوت مخل ،کردندمی

مثلاً زیبایی

،های معیوب در اختیار خودآن هم با همان متر و میزان

ها تنها عقل را متر و سنگ میزان کردند و اینگونه بود که فهمیدند باید به عقل براما هُبَج ،دیگران برتری یابند

عمری به درازی زیستن انسان، آدمی بر برتری خواهش کرد، خود را آویزان مالک شدن ها به نهایت آن را فتح‌کرد تا نهایت خود را به نوک هرم و این پیکان ساخته برساند و هُبَج سوی‌ی تلاش به‌خواهند کرد، تمام هم و غم آنان همین است که بدان قله دست یابند و با همه

اندتسخیر دنیا در حرکت

آنان به قدرت آنچه از هوش در چنته دارند چه راحت جانان را به بند خود در خواهند آورد ی جهان‌اند، آنان را هر گونه خواسته مالك شدند و به راستای هدفی که تسخیر همه‌و در آورده کنند و هیچ در برابرشان نیست‌و پادشاهی بر جان جهان است حرکت می

از چندی پیش آدمی در راستای این تکامل و رسیدن به هُبَج شدن بود که حیوانات را از ،بردزمین پاك کرد و آنان را از میان

طمع دلیلش بود؟

،دانم‌نمی

بازی، تا بیماری و حرص،گری و خون‌بود، از دیوانگی و جنون، وحشی‌چیز در هم‌همه آدمی حیوان را از میان دنیا برد، گیاه را بیمار کرد و حال چیزی برای دیدن در جهان نبود و او داشت‌های آخر را برمی‌برای سلطنت هوش گام

،ی نوع انسان بودندها بودند، به گواه خودشان آنان تکامل یافته‌ها همتای تمام انسان‌هُبَج

های دنیا پست مدرن هستند و خودآدمیان دور مانده از این دایره باور داشتند که اینان انسان ،دانستندها باورمند به برتری در هوش، خود را ملکان دنیای آینده می‌هُبَج

از چندی دورتر تمام قدرت مانده در وجودشان تمام هوش والای در عورقشان را به خرج ی جهان را از آن خود کنند، آنان باید که لشگری‌داده تا در نهایت به روزی در دوردست همه ،آوردند تا فردا دنیا را صاحب شوندپدید می

اما آیا کسی حاضر به پایبندی بر آنان بود؟

خودشان تعداد کمی داشتند، اقلیتی ناچیز که در آن سطح از هوش زنده هستند کم بودند و آرایی کنند، آنان باید که دست آویزی برای خودتوانستند رو در روی آدمیان صف‌نمی ،آوردندساختند و آدمی را به بند خویش در می‌می

اما چگونه آدم حاضر به اسارت و در بند ماندن آنان شد؟

،خیلی کار سختی نیست

،فکر کن آنان از هوش بسیار بالاتری برخوردارند

،خواند که جهان از آنِ باهوش ان استدنیا تو را فرا می

دنیای دیروز،

عقل آدمی،

سرنوشت حیوانات،

انسان و مالکیتش بر جهان

و فردایی که هُبَج در آن مالک خواهد شد،

های ریز و درشت‌میل آدمی در این سالیان به فرهنگ

و نهایت بردگی و تسلیم،

فرمانبرداری و اطاعت کورکورانه،

ها ساز و آوازی بود تا میانش مردمان به رقص درآیندهمه و همه برای هُبَج،

ابتدا آنان در تعقیب مردم قصه بخوانند و آنان را به هزاری داستان و رستان به خود آورند و در خود کنند و به فردایی در برابر ساختمان و آن عقل تصویر شده بسیاری را ببینند که آنان را پرستندمی،

دارند تا شاید به نهای تمام این خاک بردارند، بزرگ می‌پرستندگان، پرستنده را بزرگ می ای نصیب شودخودی، نمدی و هر چه که هست تحفه‌ی، کلاه‌ها، آنان را نیز کلاه‌سر بودن

قدر هم کار سختی نیست‌ها ان‌پس ارتش ساختن برای هُبَج،

آنان امر کردند و هزاری فرمانبردار در برابرشان دست و پا در آوردند،

بالند بر خویشتن که از نوکران والا مقامان و بزرگان‌آنان را به خدمت گرفتند و حالا آنان می هستند،

نوکری و خدمت هم برای آنان ارزش بالایی دارد،

هر کسی را راه برای رسیدن بر این حرم و سر کوفتن و پا لیسیدن جای نخواهد بود، هر کس را توان این خفت نیست، خاری در برابر بزرگان پادشاهی است،

دانند، پس‌ها بخوانند را شنیده و می‌ها آشنا است، همه از دیرباز آنچه باید هُبَج‌ی گوش‌همه ها، لابه را دوباره‌های آشنا بدین لابه‌برای آنان کار سختی در میان نیست و تنها باید برای گوش هاسر دهند و سر دادند و مردم را خواندند برای خدمت بر هُبَج

هُبَج مالک جهان است،

،او آمده تا دنیا را از آن خود کند

،او هوش برتر جهان است

او حق خاصه دارد تا پادشاه جهانیان باشد و ما بندگانی داریم که در این خدمت بر بزرگان سایندخود سر می

ها در حال سخنرانی بود و در میان ساختمان اصلی تعداد بیشماری انسان در برابریکی از هُبَج ای‌بودند، آنان دست به سینه در انتظار امر مالک خود بودند و هُبَج بر فراز با سینه‌هُبَج ایستاده ستبر مردمان را نوید داد:

فردا برای ماست و ما به غلامان خود جایگاه خواهیم داد

،کشیدندشناختند و فریاد می‌مردمان در برابر از شادی سر از پا نمی

کردند تا شایدها می‌مالاندند و برخی خود را نزدیک به هُبَج‌برخی خود را بر تمثیل مغز می ای بر هوششان افزوده شوداز مشایعت آنان ذره

آخر باری در میان مردم، آن هم مردمی که ضریب هوشی میانگینِ ۷۵ تا ۹۰ داشتند هُبَجی بودخوانده

افزایدقرابت با باهوش آن هوش را می

او داستانی برای مردمان تعریف کرد و گفت:

،ها همین نزدیکی و قرابت آنان بودریشه ابتدایی شکل گیری هُبَج

ماندند تا هر روز بر هوششان افزوده‌شدند و با هم می‌هم نزدیک می‌هایی به‌آنان در دخمه ،شود

کنند برای حرف خوددهند و شادمانانِ به او نگاه می‌آنجا که دید مردمِ در برابر سر تکان می مثالی آورد و گفت:

خوابگی آنان بنگرید، اصلاً همین قرابت است که در نهایت هوش رابه زنان و مردان و هم ،داردبین آنان افضل و بزرگ می

،این را گفت و برای چندی به خود لرزید

با خود گفت نکند آنان مرا بگیرند و همین جا با من جماع کنند تا هوششان افزوده شود، آنگاه صدایش را صاف کرد و گفت:

،دانید هوش از جبر بیزار است‌ی شما می‌البته که فکر کنم همه

،رویدهوش در میان عشق و لذت می

،او باید انتخاب کند، انتخاب شود تا در نهایت به دیگری منتقل شود

ها قرار دهید و خویشتن را به آنان برای تبرک‌اما اگر خود را با عشق و به بالندگی بر راه هُبَج ،بمالید بر هوشتان افزوده خواهد شد

ترسید از میان آنان دور شد، مدام فکربود و می‌آنگاه در حالی که عرق به پیشوانش مانده هایش مردمان بر آن شوند تا به آنان تعرض کنند، حتی شاید آنان راکرد، نکند بدین گفته‌می ،دستی بکشند که جبر جنسی در خود دارد

ها تنها دنبال دست و پایی هستنددانست و ندید که مردم پس از شنیدن این حرف‌اما او نمی ها بلیسند، تا ببوسند تا به خار در برابر بنشینند و حال در برابر نماد قدسی و آنچه تمثیل‌تا از هُبَج اند خود را به خار دراز عقل است بیشمارانی که بیشتر از میان همان ضریب کَهین هوشی شهره سایند به سر شاید روزی آنان را بدین دالان راهی ماند و راهی آنان را به‌برابر دچار کرده می خویشتن خواند

:هُبَجِ بر روی منبر با صدای بلند بر همه خواند

ما باید جهان را تسخیر کنیم

این جهان برای کیست؟

،مگر نه آن است که انسان جهان را صاحب شد

ی آنچه از مغز او را آراست توانست مالک همه جهان شود، او مالک‌نه مگر آدمی به واسطه برد، این راحیوانات و گیاهان شد و در نها آنجا که باور داشت نیازی بر حیوان نیست او را از میان چگونه و به چه واسطه انجام داد

،آری تنها مغز او را آراست و با خود همراه کرد

:آنگاه نگاهی بر مغز و تمثیلش کرد، بعد قطره اشکی ریخت و در دل گفت

سخت است با این دونمایگان نادان سخن گفتن

:ناک عقل را نگریستند و فریاد زدندمردم از دیدن اشک بر چشم او اشک

هاپادشاه جهان هُبَج

هُبَج بر تصویر با ندایی ملکوتی و خاص رو به جماعت گفت:

بر این سنبل زیستن و قدرت بر جهان بنگرید

نگاهش را به تمثیل مغز دوخت

بینیدمی

،دهداو است که ما را فرمان می

های عصبی درون آن را ببینیدرشته

،آینددهد و دست و پا به حرکت در می‌حال او فرمان می

ما باید همتای آن باشیم که او آفریدگار و بزرگ ما است

ها مغز بر این جهان هستیم و بی شک فرامین را باید که دست و پایی انجام دهد وما هُبَج شمایان دست و پای این اندام و مالک جهانید

شناختند و حال خود رامردم بر زیر منبر دیوانه شدند، از این ستایش بر خویشتن سر از پا نمی دست و پا نگاه کردندبه

دادهُبَج بر منبر ادامه:

،بینید، ما با هم از هم هستیمآیا ارزش دست و پا را نمی

ما نیاز بر هم داریم و باید در کنار هم باشیم

،وار به خویشتنآدمیان دیوانه

،دست و پای خودبه

چیز نگاه کردند و اشک شادمانی ریختند و فریاد با هم بودن سرها و به همه‌به مغز، به هُبَج دادند و یگانه خواندند

هاپادشاه جهانیان هُبَج

هادانستند، آری آنان را دست و پای هُبَج‌ها خویشتن را هم بخشی از همینان می‌آن ی‌بالیدند و حالا زمان آن بود تا در کنار هم همه‌بودند و باید بدین دانسته بر خویشتن می‌خوانده دنیا را برای خویش کنند

هُبَج بر منبر با صدایی بلند فریاد زد:

ی جهان را بگیریم‌ما باید همه،

باید یگانه حکومت در جهان برای ما باشد،

ی‌درست است که امروز در این کشور و در میان شما مالک شدیم، اما باید به فردایی همه دنیا برای ما باشد و شما همراه این تن خواهید بود

مردمان فریاد زنان خود را فدای این طریقت خواندند و جانشان را نثار این راه کردند و فرمان ها رسیدن به مالکیت در جهان بودهُبَج

ها راه بسیار رفتند تا امروز در این نقطه بنشینندهُبَج،

ی آنچه‌آنان سالیان درازی به جهان چشم دوختند و آن را رصد کرده، دیدند انسان به واسطه دانستند به پیش رفتند تا در میانِ‌عقل است دنیا را مالک شده و آنان به دانستن آنچه باید می داری عقل و هوش خود را به جایگاه والاتری برسانندمیانه،

حیوانات در دیرباز گاه به جثه قدرت داشتند، گاه به احساس،

چیزاش ترس بود و آدمی به داشتن آنچه هوش به نزدیکش بود، به یکباره همه‌گاه انسان همه را برای خود کرد، به طول سالیان بسیار مدام از آنان کشت،

دانست‌او خود را مالک حیوانات می،

چیز برای نوع انسان بودآنان هیچ حقی بر جهان نداشتند و همه

کنند‌در ابتدا بر آن بودند تا از آنچه در وجود آنان است استفاده،

بودند و مالکانه آنان را رها دادند تا هر چه درآنان را به هزاری طریقت بر این راه فرا خوانده دل پرورانده را به پیش برند و اینگونه بود که در این وانفسا بیمار از مالک بودن بر جان حیوانات گوشت آنان را دریدند،

گوشت و تنشان را برای خود کردند،

به جانشان تجاوز بردند،

آنان را به استثمار بر خود کردند،

آنان را برده و به بیگاری از هم بردند و در درد سرشان بریدند،

به قربانِ ننگین نام از خویش و درد جانکاه بر آنان وانهادند،

چیز را دریدندبه شکار همه،

،به گوشت کنده شده از جان کودکان را گوشت کردند

ها راها، آنان را بی حق و همه حق را برای خود کردند و همه این‌به درد نهفته درون سینه ها دیدند و دانستند یگانه عامل پیروزی در این دنیا هوش است، اینگونه خویشتن را هوش‌هُبَج ،برتر جهان نامیدند

ی بیشتر برد راتنها نامیدند که بساطی عَلَم کردند تا به نهای آن، هر که از این هوش بهره‌نه برای خود کنند و بدین طریقت فرا خوانند تا به انتهای تمام بودنِ آدمیان بدین دنیا و تمام این درد ،ها کنندها همه را بدل به جنازه‌ها، آزارها و تقدیس و طهارت این رنج‌رساندن

است بی‌جا مانده‌حیوانی دیگر در میانه نبود، همه را کشتندو سلاخی کردند، حال دنیایی به هیچ جان

ی آنان را ازرویند خود روکه هنوز آدمی نتوانسته همه‌گهگاه در جای و بیجا گیاهانی می برد، اما آنچه از حیوان به دیدن در میان است را از میان بردند تا تنها نوع انسان به جهان‌میان است، آنکه باید تکامل یابد و نوع بسازد و پیروز این میدان‌ماند و در نهای آنچه انسان مانده‌باقی شود

آری باری هزاری در هر درباری که بود و نبود او پرسید

چه والا کرد شمایان را

پاسخ یگانه بود

هوش

دار استو حال بنگر که هوش میدان

،چیز را دانستندها، آنان که همه‌او آمده تا جهان را برای خود کند و هُبَج

آمده تا بر جهان حکومت کنند

خواهنددانند چه می‌است و آنان می‌چیز در میان همین عقل، مغز و هوش خلاصه شده‌همه آنان تصاحب دنیا را خواسته و بدین طریقت بیشماری را برای خود کردند، آدمیان بسیار را به بند های دنیا را برای خود خواهند کرد تا تو در میانش ببینی هُبَج‌خویش درآورده و به فردایی همه یگانه خدای بر جهانند

پالس سوم

ها در پیش بود و داشت رزمایشی که از کمی پیشتر طراحی‌ارتش منظم و یکدست هُبَج ،بردبودند را به پیش می‌کرده

هایی منظم کار را به پیش بردندآنان در صف

بودند، عضویت درهای لازم و نظم واحدی را تعریف کرده‌ها از کمی پیشتر تمامی نقشه‌هُبَج ،ها نیازمند داشتن ضریب هوشی بالای ۱۳۰ بودستاد فرماندهی حزب هُبَج

عمومی، سازمان اطلاعاتی و عناوینی از این‌پس از ستاد فرماندهی، کارمندان مخابره، روابط ،مند باشنددست قرار داشتند که باید از ضریب هوشی بین ۱۲۰ تا ۱۳۰ بهره

،بعد از آنان اُمرا و فرماندهان ارتش بودند که باید ضریب هوشی بین ۱۱۰ تا ۱۲۰ داشتند

سرکَردگان ارتش در میادین جنگ باید ضریب هوشی بین ۱۰۰ تا ۱۱۰ داشتند، سربازان ضریب هوشی بین ۹۰ تا ۱۰۰

تدارکات زیر ۹۰

و پیشمرگان زیر ۸۰

ها برای ساختن نظمِ حزب خود پدید آوردند و حال با تناسب‌این نظم را از کمی پیشتر هُبَج ،ها تعدادی را در خود داشت‌تعداد مردمان هر کدام از این رسته

ها از سربازان تا پیشمرگان جای‌توان دانست که بیشترین مردم در میان همان بخش‌یعنی می ها تا امیران میدان جنگ‌مراتب در میان ستاد فرماندهی حزب هُبَج گرفت و کمترین آنان به‌می دادهای آنان نوید نظمی بی شکست را می‌بود و این تعادل در میان بخش بندی

زدندفرماندهان در میان سربازان فریاد می

،امروز همان فردای پیروزی ما است

،امروزی روزی است که هوش برتر جهان باید بر جهانیان سلطه یابد

،حق در نهایت به صاحبان حق خواهد رسید و ما صاحبان دنیا خواهیم شد

دست دیگرانی غصب شده را باز پس گیریمامروز باید در میدان نبرد آنچه برای ما است و به

های ارتباطی پدیدترها بر آن بودند تا در میان دیگر ملل و مردم دنیا راه‌ها از خیلی پیشهُبَج
،آورند و بتوانند با این ارتباط آنان را به خود جذب کنند

یآخر نگاه آنان جهان شمول بود، آری ذاتی و درونی بود، این باور به قدمت بودن همه آنان بود، (این جملات را بارها در جاهای مختلف از زبان بیشمارانی شنیده و باید آنچه بیشتر .کرد و کردرفت و خدایی می‌وارانه راه می‌شنیدن کرد با تاج بر سر ملکه

ها را جذب کردند، از سالیان پیش به فراخورهای نهفته در آن خاکآنان تمام هُبَج ها برقرار کردند و در جهان هر که هوشی متناسب با معیار آنانروزگاران دور امتحان و آزمون داشت را به خود فرا خواندند و در چشم بر هم زدنی آنان توانستند، بیشمارانی را در سراسر دنیا .از خود کنند

،خیلی ساده آنان جذب شدند و فردا را برای خود دانستند

برآنان خود را عضوی از این خانواده دیدند و هویت نخست خود را در میان همین هوش گیری بود، شناختند و اینگونه بود که آنان توانستند برای خود تعدادجانشان که قابل اندازه بیشماری اعضا در سراسر جهان پدید آورند و اینگونه مالکان فردا را بر جهان تصویر کنند و حال دانند در کجای جهان این پیروزی سهل و کجا مردمی در برابر آنان تاآنان با ارتباطات خود می ها باید روزی جنگ را آغازها و دانسته‌ی خون خواهند ایستاد و به تمام تحلیلآخرین قطره کردندکردند و دنیا را تصاحب می‌می

بودها از چندین سال پیش آرام آرام قدرت گرفتهحزب هُبَج

خواهند را به هدفیآنان از پیشترانی این هدف را در سر داشتند و بالاخر توانستند آنچه می ،مشترک بدل کنند و اعضا خود را شناسایی کنند

ی دنیا را شرح‌ها مردم را متقاعد کنند، آنان آینده‌در کشور خود توانستند با قدرت سخنوری دادند و مردم را ترغیب به همراهی با خود کردند و سر آخر تمام کشور برای آنان بود، کشوری ها قرار دادندکه بیشمار انسان در خود داشت و نوع انسان خود را دست و پا بسته در اختیار هُبَج

به طمع رسیدن به فردایی در رفاه و سروری بر دنیا

گفتند که آنان مالک جهان و مردم کشورشان اربابان‌ها مدام برای مردم از فردایی میهُبَج ها برای رسیدن به این رؤیا در میدان بودند و اینگونه‌دنیا خواهند شد و آنان دست در دستان هُبَج اش نظم و ساختاری سودگراها توانستند ارتشی میلیونی پدید آورند که همه‌سادگی هُبَجبه

،داشت

،دانستند چه باید بکنندآنان می

،ها آنچه از تکنولوژی بود را برای خود اختیار کردندهُبَج

هابا هر که در هر جای دنیا بود همراه شدند و ارتشی بزرگ به وسعت دنیا از حزب هُبَج ،آفریدند

کردند، ابداع داشتند، همه مال آنان بودند و انواع آتش و گلوله را ساختندآنانی که فکر می ها دادند و حال ارتش آنان نیروی لازم را داشت و بیش از آن آنچه از مهماتو همه را به هُبَج ،بود را در اختیار داشت

آنچه دیگران حتی خیالش را هم به سر نداشتند برای آنان بود

های دنیا همراه آنان بودند تا درهای بسیار در سراسر جهان داشتند و نخبهآنان جاسوس نهایت باهوش ان مالك دنیا شوند و آخرین حرکت از سیر تکاملی نوع انسان به پیش رود و اینگونه شد که ارتش در میانه و آماده برای کشورگشایی بود

ترین مردم انسانی که تاکنون کسی همتای او هوش نداشت به میان آمدبا درک

،نامیدنداو را ساپین می

هایی که تاکنون انسان به خود دیده و ندیده بود بالاترین میزان هوشاو در میان تمام آزمون را ثبت کرده و همه را مبهوت خود کرد

ضریب هوشی او چیزی حدود ۲۸۹ که برای سر راست کردن خواندن همه او را به هوش شناختند ۳۰۰ می

خاطر او واقعیت داشتای که حال بهافسانه

گیر نیزی هوشمند بود او را این نام دادند و مردم او را مغز عالمنام ساپین برگرفته از کلمه خواندند اما خویشتن بیشتر بر ساپین علاقه داشت و در ساختمان مرکزی حزب هُبَج تصویریمی ،بزرگ از او را با عینکی بزرگ بر چشم صورتی در هم و موهایی آشفته نصب کردند

ها هم عادت داشتند تا نام ساپین را بلند فریاد بزنندها و حتی خود هُبَجدر ابتدای مراسم انسان

آنان آرزوی خود را برای رسیدن به قدوم او و بیشتر از آن زاییدن فرزندانی همتای او نعره .زدندمی

،ساپین در طول حیات کارهای بزرگی کرده بود

،گویند که کار او بودها می‌ی ابتدایی شکل دادن حزب هُبَج‌برای مثال جرقه

ام که در حقیقت او این را در شبی از دهان دوستش که الکل مصرف‌اما من از کسانی شنیده های دوستش نرفت وخورد بعدها زیر بار ناله‌گاه الکل نمی‌کرده بود شنیده است و چون او هیچ ،دوستش امروز در میان سربازان اسیر است

ها رااو را در آزمونی از هوش در میان سربازان رها کردند و حالا باید خدمت به هُبَج ی عمر بر خویش بنازد که در دورانی دوست ساپین بوده‌سرلوحه زیستن خود قرار دهد و همه خواند و بسیاری حتی قرابت‌نشیند از خاطرات خود با او می‌ام که او امروز هر جا می‌است، شنیده معنااي که بیشتر، مردمان دون دنیا در میان سخنان بی‌آنان را با هم باور ندارند چه رسد به افسانه خوانندمی

،ساپین در طول عمر چیزهای بسیاری کشف کرده است

بوددر کودکی ابزارهای بزرگی ساخته

همه برای رفاه نوع بشر

صورت هوشمندانه‌از دستگاهی برای خاراندن پشت بدن به

تا ساختن اپلیکیشنی برای محاسبه و تحلیل سوخت و ساز بدن از میان رهاسازی باد معده در روزطول شبانه

برد، او هوشمندانه‌چیز را از میان می‌ی است که با ژن همه‌آخرین دست آورد او ساختن بمب دنبال نوع بشر آن هم از نوع چموش و حرف‌تواند حتی ساختمانی را بر جای بگذارد و تنها به‌می مقدارگوش نکن بگردد و بعد او را نازا کند، یا حتی اگر ساپین بخواهد او را بکشد و کار این بی را تمام کند

،کردند آمدهایی باز به او نگاه می‌ها که با دهان‌ساپین به میان جمع مردمان، ارتشیان و هُبَج

،او همه را با یک نظر نگاه کرد

داناندیشند، می‌فهمد آنان به چه می‌مردم باور داشتند او با نظری نگاه کردن به مردمان می بینی کند و اینگونه مات اوتواند تمام رفتارهای آنان را پیش‌سادگی می‌آنان چه خواهند کرد و به :را نگاه کردند و ساپین مغرورانه با نگاهی به آنان خواند

اند، از این میان ما ۱۵۵۶ نفردر حال حاضر در میان این سالن اجتماعات ۲۳۵۶ نفر ایستاده

دارسربازان کبیر امپراطوری هوش هستند و ۳۰۰ نفر از ارتشیان درجه

نفر از امیران ۲۰۰

های در میان هستیمو ۳۰۰ تن از هُبَج

همه مات همدیگر را نگاه کردند و بر این عقل مجسم بشری درود فرستادند و ساپین گلویش دادرا صاف کرد و ادامه:

،به تناسبِ میان این اعداد بنگرید

،بی شک ما باید بدانیم که این راه در برابر راه سختی است

ی دنیا باید هزاری از این‌آری ما باید بدانیم که در نهایت برای رسیدن به تصاحب همه تصاویر در این مجلس را از میان ببریم

بینید؟آیا شما در خود چنین استعدادی را می

ی آنان را دارید؟آیا شما توان از میان بردن همه

هاها علمی بر پایه تحلیل داده‌در جنگ پیش رو، برای شروع این راه پر پیچ و خم، تخمین هزار نیرو آماده به رزم‌اینگونه است، ارتش در برابر با تخمین واضح من یک میلیون سی و پنجاه هزار نیروی ذخیره دارد، این در حالی است که ما باید نیروی ۵ میلیونی خود راو سیصد و پنجاه ،تقسیم کنیم

باید آنها را به بیش از ۶ بخش تقسیم کنیم تا در ۶ جناح مختلف بجنگند چون بلافاصله بعد از شروع جنگ از ۶ جناح ما را محاصره خواهند کرد

:یکی از امیران ارتش رو به ساپین خواند

ی اول یکباره به خدمت گیریم زیرا این شروع جنگ ما است و اگرما باید نیرو را برای حمله در آن نمایش قدرت دهیم پس از آن سیل بیشماری از کشورها بدون جنگ تسلیم قدرت ما خواهند شد

،ها همه او را نگاهی عاقل اندر سفیه کردنداو این را گفت و از سربازان تا هُبَج

گویدگفتند او با داشتن آن ضریب هوشی در برابر ساپین چه می‌مردم در گوش هم می

:پچ کردنِ مردم بود که ساپین خشمگین رو به امیر خوانددر میان این پچ

،من حرفم را یکبار زدم و حالا باید به تقسیم و در نهایت حمله فکر کنیم

های جدیدمهم این است که در این حمله، ما رعد آسا دشمن را از میان برداریم، تکنولوژی ی ابتدایی ما شوکه خواهند شد و از ترس چندتواند آنان را میخکوب کند، آنان به حمله‌ما می ،روزی به خفا خواهند رفت

ام وها یافته‌برگ برنده ما در میان آن چیزی است که من به سالیان دراز در میان آزمایشگاه ها را ببینم‌ی این تلاش‌ی همه‌امروز روزی است که باید ثمره

،سربازان، شما تمام توان من هستید

،شمایان دست و پای من هستید

شمایان تمام خواسته مرا به پیش خواهید برد

و سربازان با نداهای ساپین اشک ریختند

اش از آنان است،ی خواسته‌ها، همه‌ترین هُبَج‌ها، بزرگ‌با خود خواندند که والاترین انسان ،پنداشتندآنان تا چه اندازه بزرگ شده و خود را بزرگ می

هر بار هزاری از آنان با خود خواندند و بر دیگران آموختند که هزاری از وجود آنان در برابر ،ساپین بی ارزش است

چیان و بیشتر از همه پیشمرگان به‌باری که ساپین بیمار شده بود هزاری از سربازان، تدارکات دانستند او این دنیا را معنا بخشیده استپیش آمدند تا خود را پیشمرگ او کنند، چرا که همه می معنا است و بی معنایی در پیش بود تا روز جنگ را فرا خواندو هزاری تن از آنان در برابر او بی

آتش از آسمان باریدن گرفت و مردم آرام در میان کشوری آرام که هیچ از جنگ هایشان در پیش‌دنبال خود دیدند و در تعقیب به میان ساختمان‌داری را به‌دانستند آتش دنباله‌نمی ،رفتند

،او نیز آمد تا آنان را نازا

ها کباب شد و نتوانست همه را ازها کتاب‌بود تا آنان بکشد و در میان آن حساب‌نه او آمده ،میان بردارد

حتی برخی گفتند هیچ تن را از میان نبرد و تنها بر کوس جنگ دمید

،ها آمده تا ریشه از آنان بر کنندآنان را بیدار بدین بیداد کرد تا بدانند هُبَج

ها رو به مملکت در برابر اینگونه‌مانند امیران و پادشاهان دیرباز در برابر دوربین‌ساپین به

خواند:

،توانید خود را تسلیم هوش برتر جهان کنیدامروز می

،توانید خود را به دستان آنان بسپارید تا کامیابی و پیروزی برای شما کنندمی

،ما آمده تا شما را به مرتبه انسانی خود برسانیم

،آمدیم تا به شما حق زندگی کردن دهیم

،آمدیم تا زندگی شما را معنا کنیم

امروز جهان برای هوش برتر خواهد بود و شما باید خویشتن را به اختیار ما وانهید

ها تصویر ساپین راها و امکان‌ها، خیابان‌ها شهر، در تمام خانه‌مردم در تمام تلویزیون بود که تمثیلی از عقل آدمی را در خوددیدند او به مثال امپراتوری باستان تاجی بر سر نهاده‌می ،ها و اعصاب مانده در وجود آن‌داشت با تمام رگه

،بودندبود که هزاری سرباز با بدن خویش آن را ساخته‌او بر تختی نشسته

داشت و اینگونه بر تصویر دراو در هنگام تکان دادن دست و پایش سربازی را به تکان وامی :برابر مردمان خواند

،مند شویدها بهره‌خود را تسلیم کنید تا از زندگی در رفاه و آسوده بر دستان هُبَج

،چیز را برای زیستن آسان خواهیم کردما همه

،تا چندی دگر شما نیاز به انجام کاری نخواهید داشت

سادگی به پیش خواهد رفت، همه ازچیز به‌ها در اختیار خواهند گرفت و همه‌دنیا را هُبَج ،ها استفاده خواهند کردی فرصت‌همه

،تنها راه در برابر شما تسلیم در برابر ما است

،های کشورتان انتخاب خواهیم کردما امیری بر شما از میان هُبَج

او والاترین ضریب هوشی را در کشور شما دارد

،ناگاه در کنار او ازمیت ایستاد

ازمیت هُبَجی از کشور آنان بود، او بالاترین ضریب هوشی را در میان مردمان کشور مذکور ،داشت

عنوان‌در آخرین آزمون، ضریب هوشی او چیزی برابر با ۲۲۶ تخمین زده شده بود و حال به ویژه ساپین انتخاب شده و حالا به برابر مردم اینگونه‌ها و به‌الذکر از سوی هُبَج‌امیر کشور فوق خواند:

،پیروزی برای ما است

،ها و رسیدن به جایگاه قدسی آنان فردای خوشی را خواهیم داشت‌ما به همراهی با هُبَج

،خواهید در این نادانی و ناتوانی بمانیدتا کی می

ها چندین سال است که آن را ابداع‌اید ما حتی آیفون تصویری هم نداریم اما هُبَج‌مثلاً دیده ،کنندکرده و در کشور خود استفاده می

،کنیدتوانید از این موهبات استفاده‌آیا شما نمی

خواهید به نهایت لذت برسید؟آیا نمی

کرد که مردم در شهر از خیانت او به تنگ آمدند به خروش درازمیت داشت صحبت می ،نوردیدند و به خیابانِ در پیش آمدند

،ساپین فرمان داد

ارتش را به پیش فرا خواند و جنگ در پیش به بیش رفت تا جهان را آتش زند، رفت تا ،ای هر آنچه مانده و نمانده از مهر را سلاخی کنددوباره به تکانه

،او رفت به ترکشی جانی را درید و بر زمین انداخت

مُشتی او را در کمین به اسارت در آوردند و او را به تنگ در ننگ همراه به انگ خونین جا را بر آتش حسرت کشتند و خویش را در آن کاشتند، جنگ موجی بود، دیوانه‌کردند، همه بود

او بیزار بود

،دار کردندها آنچه از تازگی در جنگ بود را میانه‌هُبَج

،چیز را از میان برندآنان آمده تا همه

جای جنین بمب گردی‌کودک شیرخوار را به آتشی در دهان شیر دادند و زنی در شکم به ،داشت

کرد او را به میان بیمارستان شهر رها کردند تا درچرخید و بمب را با خود حمل می‌او می

،ی را زایمان کند که در شکمش کاشتندمیان تمام زنان حامله شهرشان آن بمب

او بمب را زایید و تمام زنان در میان دود تِرکیدند تا کودکانشان دیگر نتابند، نزایند، نمانند و او ماند

،او دیوارها را پیمود هر چه در برابر بود را اخته کرد

،ها بودی تمام تلاش هُبَج‌او را در جای وا نهاد و او ثمره

،کردای که همه را دنبال می‌سلاح تازه

،بودند تا مردان بالغ پر زور را دنبال کند، اما او مرا دنبال کرداو را گفته

،منی که ۱۲ سال داشتم

،منی که در حال دویدن بودم

،دویدیم و او مرا دنبال کردبا دوستانم می

،در میان دویدنم مرا بالغ دید

،او مرا کامل دید

،او در کمال مرا با خود تنها دید و انتظار کشید

ها را پیش برد و دوباره‌آنجا که جَمعِمان جمع شد، آنجا که خنده بر لبانمان بود، فرمان هُبَج ،ترکید

،در خانه ترکید

،خانه ترکید

،مدرسه ترکید

،ها منفجر شدندبیمارستان

،تمام زنان حامله ترکیدند و ما ترکیدیم

،ی مرا دنبال کرد تا به خانه مرا بترکاند و زنم را ترکاندبمب

،آخر او زودتر درب را باز کرد

،انداو در انتظار کودکمان بود و حالا ببین که هر دو ترکیده

یکی در خانه و میان درب ورود و دیگری در کوچه در میان بازی با دوستانش

سازی در میان بودها برای پاک‌فرمان هُبَج

ها ما را امن دارند و وامصیبتا که امن مابودند تا به امن بمب‌هایی را ساخته‌ارتشِ آنان میدان ،در میان آتش است

،شویم‌در میان ترکیدن ما آرام می

ها را ببین که چگونه براست و امیران ارتش هُبَج‌چیز ما در این دنیای دیوانه، دیوانه شده‌همه ،خوانندازجان گذشتگان می

،دانندچگونه آنان را فرا می

خوانندآنان را می

،باری به رسیدن در آغوش یار

،یاری که سبز پوش است

،آینده را برای خود خواهد کرد

،فردا را زیبا خواهد داشت

،خوانندآنان را به وصال فرا می

،خوانندآنان را به رهایی فرا می

دارند تا آرزو را در میان آن امن جنون ما بجویند و امان به میان امن ماآنان را اَمیرانی راه می ،ترکید

،آنان راه را پاک و ما را خاک کردند

،بمب همه را ترکاند و همه در آتش سوختند

،بینم‌حالا او را می

زند که برایش یکی از امیراناو پیشمرگ است که در حال سوختن در تعقیب یاری فریاد می ،تعریف کرده است

:سوخت مرا برد و خوانداو مرا دید و به کناری در حالی که می

،رنگ آتش است‌بینی که به‌آیا موهای او را می

بینی که در من استآیا او را می،

او با من و از من شده

ها بودها همین در هم تنیده شدننه مگر نهایت تمام عشق ورزیدن

وار نام او را صداسوخت و جانش در حال بدل شدن به خاکستر بود دیوانهاو در حالی که می زدمی

ها او را فرا خواندندبود که در کلاسی هُبَجبیچاره نام او را هم از امیری شنیده،

ها در میدان و مردم را ندا دادندهُبَج،

چیز را از یاد برندآنان را فرا خواندند تا به صلح همه،

ها التماس کرد و گفت، اگر بیرون بیاید امن او و همسرش رازنی ترسان و لرزان به امیر هُبَج امان خواهند داد

ها قبول کردندهُبَج،

آنان قول دادند تا نه او را که همه را امان دهند

به ترس در آغوش لرز بیرون آمد و همسرش در میان آنان بود،

حالا هر که هر چه داشت را امتحان کرد تا شاید او نمیرد و او مانا بود؟

ها قول دادند او نمیرد اما در اختیار آنان نیست مانا بودن آنانآخر هُبَج

دهد شاید امیری او را نیز خلاص کرد و آزار راریزد و لابه سر می‌حالا که زن اشک می خاتمه داد تا به دنیای در خیال از همان دنیاهای پیشمرگان

آنان هم یکدیگر را در آغوش گیرند

هم اکنون پیشمرگان هم در حال جستن و شاید زن او را دیدند او را زنده یافتند و به گوش بودند، به آنان قول دادند و امن آنان را برای خود کردندها خواندهآنچه برایشان هُبَج

ها رسید؟آیا از این مرثیه چیزی به گوش ازمیت، ساپین و دیگر هُبَج

آیا آنان این ندا را کوک نکردند و بر آن ننواختند؟

پیشمرگان در زندگی مرگ را تعقیب کردند و به فراخور اویی که در میدان بود او را بی فرمان آنان دادندبه‌ها آرام بر زمین نشستند و گوش‌عصمت کردند، هر دو سوء در برابر هُبَج

ای از پیشمرگان داشت،نامه داشت و به مرگ همسرش، همسر تازه‌سویی زنی بود که امان کرد و پیشمرگی که با آرزوی محال به میان آمد و حالاکه نه بر مهر که با زور او را تصاحب می او را رها داشتند تا آرزو را از مرگ واقع کند

و اینگونه بود که هزاری در این هزارتوی ناامید، ناامیدانه فریاد از زجر و درد در جان سر هادادند و فریادرسی نبود، جز گلوله،

پرستیدندها را مردمان تمام کشورها می‌گلوله،

گر تمام این دردها بودندآنان خاتمه،

ی دنیاها بودند و در این وانفسا از پرستش آزار و آزارگران قدسی همه‌آنان رها بخش دوران های الهی و آسمانی بودندگلوله

سرزمین در برابر به قتل هزاری در پیش فتح شد،

ازمیت فرمانده و امیر شد و دست ساپین را بوسید

ها شادمان ان فریاد کشیدند و باز به پیش رفتندهُبَج،

صدها ازمیت هر جا نامی داشت،

یکی از آنان خود را به فردا فروخت

یکی خود را به امیری و شاهنشاهی فروخت،

ها استیکی از آنان دانست فردا برای هُبَج

ها بود و باز زنان فریاد کشیدندیکی از آنان در کنار هُبَج،

ها را صاف کردندپیشمرگان خود را به پیش بردند و زمین

در آرزو هر که در برابر بود را باردار کردند،

دار کردندزنان باردار را در میدان بمب،

اختیار کردندکودکان را به تعقیب بی،

ها در میدان همه را سنگسار کردند و وای همه را من باز هم دیدم‌تانک

آغوش آرامت جایی دارد ای جان دردمند

دهی‌مرا در خود راه می

،مانند تن آرامت باری در تو آرام بمانم و با تو یکی شوم‌خواهم به‌می

ای دور کن‌ها برای لحظه‌بیا و مرا از این دیوانگی

،ها عزادار است‌ی جهان در این دیوانگی‌مرا از این دنیا ببر که همه

،خوانندها می‌دست هُبَج‌هزاری همتای تو از مرض ساخته به

کشند، هزاری در خون غرق شده وکشند، هزاری بمب در میان فریاد می‌درد می

است، آسمان کبود و خونین است، همه از آن روز دیوانه شدند و حالا یک به‌جا سوخته‌همه ،برندکنند و همه را از میان می‌یک کشورها را فتح می

روند و همه راامانند و در حال تسلیم کردن به پیش می‌همه در برابر آنان باید که تسلیم به اندبرای خود کرده

ها بود و هر روز بر تعداد ارتش آنان اضافه شد، بسیاری خود را بر آنان‌جهان زیر پای هُبَج ها اشک‌گیری هُبَج‌فروختند، از نگاه به فردای آنان خود را تسلیم کردند و دنیای در حال قدرت زدم، مرا همتای داد باها فریاد می‌تان از میان تمام زباله‌دنبال آغوش‌ریخت، ناله سر داد و من به خود ببرید و همراه خود از این دنیا دور دارید که هر بار هزاری دیدم و همه را باز فرا خواندم

،هایی را دیدم که از روی آدمیان رد شد و آنان را تکه و پاره کردتانک

پیشمرگانی را دیدم که با دستان بسته خود را در برابر به زمین افکندند و خود را فدای ،طریقت تازه کردند

،سوختن آنان را دیدم

،شمار از زنان در میان سوختن را دیدتنم بی

،های ترکیده در شکم آنان را دیدم‌بمب

ها را به چشم دیدم و وای که منفجر شدن کودکان راهواپیماها و صدای آژیر و ریختن بمب ،هم دیدم

قدر دیدم که چشمم به شرف از آنچه در خود داشت تصمیم گرفت تا دیگر نبیند و من‌آن ،تنها شنیدم

ها همه جای دنیا را تسخیر کردند و مالکانه دنیا را فتح کردند تا در این دفترشنیدم که هُبَج دار نوع آنان بودای بنگارند که باز هم تکرار جنون دنباله‌جنون آدمی سطر تازه.

پالس چهارم

،اندی دنیا را برای خود کرده‌ها است و آنان همه‌جهان جولانگاه هُبَج

ها هستند وکنند، تمام امیران دنیا دست نشاندگان هُبَج‌ها اداره می‌یگانه حکومت دنیا را هُبَج روز برداشت با دستان‌اند و حال و به‌از چندی پیش آنان خویشتن را به عضویت حزب در آورده ی ساخته به دستان نوع‌دانند که در این طریقت تازه‌دوند و می‌دنبال مقام خود می‌افراشته به ی میزان هوش و تخمین آن بین نفرات تقسیم‌چیز مراتب خود را دارد، مقام بر پایه‌انسانی همه دار کندخواهد شد و کسی را یارای آن نیست تا در این سنت دستی برد و آن را خدشه

ها همان فرماندهان هستند، آنانی که امیر کشور مطبوع خویش بوده و از دیگران درازمیت اندحزب بدان کشور ضریب هوشی بالاتری داشته

ها راپس جایگاه امیر هُبَج‌زین

،منظورم یگانه خدای میان آنان است

ساپین نام دادند و جایگاه او را قدسی شمردند، هر کس در آینده هم میل بر این جایگاه باشد او را ساپین خواهند نامید و شاید مراتب را بدین گونه خواندندداشته

ساپین اول ساپین دوم و الا آخر

،واسطه دلاوری و هوشمندی ازمیت کبیر این نام را بر خود گرفتندها هم به‌ازمیت

مانندی انجام دهد، اواو توانست در فتح کشوری که در آن زاده شده بود کارهای بسیار و بی ،فریب و ریاها بسیار به کار بست و توانست بسیاری را در این وانفسا با خود همراه کند

عنوان مثال لشگری کارآزموده در میان ارتش کشور مطبوعش تا آخرین نفس در حال‌به ها و داخل‌ای به راستای رسیدن در ارتش هُبَج‌پایداری بود که ازمیت کبیر توانست با دادن وعده ی آنان بهره جست تا در نهایت همه‌این طریقت شدن آنان را بفریبد و فریفت و از هوش نداشته ها بسپارد و نشان شجاعت را از ساپین به سینه بیاویزدرا در روزی بارانی به تیرباران گلوله

ها بودند و نام آنان بر گرفته از خدمات‌ی هُبَج‌پس ازمیتها همان امیران دست نشانده‌زین ،شایان ازمیت کبیر بود

برای ساپین هم که عرضی در میان نیست

او یگانه هوش برتر جهان است و باید نامش نامیرا و جاودان میان همگان باقی باشد و ببین ها راسرخوشی در میان هُبَج

شناسند و در میان فتوحات خود گاه شب را تا صبح رقصیدند وآنان راه از چاه دیگر نمی ،ها سر دادندوار به میدان آمدند و هلهله‌دیوانه

،دار شدی دنیا را تسخیر کرده و به نهایت هوش میدان‌آنان همه

ها بر پیشمرگان خواندند و آنان را به پیش فرا خواندند تا از نعمات و غنایم برایشانهُبَج کردند، غر و لندچیزی بیاورند و آنگاه که در آغوش زنان زیبا داشتند اندامشان را کشف می :کنان گفتند

فهمندپیشمرگان هم از غنایم جز همخوابگی چیزی نمی

ساپین هم از هُبَجی خواست تا برایش غنیمتی آورد و آن شب را تا صبح بدون عینک در پی ها غبطه خورد اما آنجا که زن‌هوشی هُبَج‌دید و با خود بر بی‌درستی نمی‌کشف اندامی بود که به اند و دنیا برای‌فریاد زد و با فریاد او ساپین هم جیغ کشید به یادش افتاد که جهان را فتح کرده ،آنان است

چیز را به پیش بردند،ها همه‌حال انسان و انسانیت به انتهای راه تازه در تکامل خویش، هُبَج ی لذات و رفاه خودتوانستند دنیا را خانه‌ها را به آغوش کشند، می‌توانستند تمام پیشرفت‌آنان می !!!کنند و کردند

ساپین به یاد عالِمی بزرگ در دور دستان افتاد و او را به حرص بر خود فرا خواند که امروز اندچیز دانان‌اند، همه‌اند، عالمان‌اند، فیلسوفان‌پادشاه جهانیان باهوشان

،ها رقصیدند و چرخیدندها و روزها در میادین تمام شهرها هُبَج‌شب

،غنیمت دریدند

پایان همه‌مرزها را درنوردیدند و دنیا را به جولانگاه خویش دیدند و حال سرمستی آنان بی ،را بر خود همراه کرد

،کرد هم رقصیدی همسرش شیون می‌مثلاً زنی که بر جنازه

،زنی که جسمی تلخ و سخت را به اندرون فرو داده فریاد مستی سر داد

،کودکی بی دست پا، به فرمان در پیش خویش را تکان داد و رقصید

،اش را فریاد کردی خانوادهپیرمردی سرخوشانه خبر مرگ همه

های تنی بر سِن نمایشی ازهای بر هم سکوی بلندی را با تن خود ساختند و رنججنازه دیدند که در حال رفاه سر از پای مردم دنیا را میها سرکیِف همهداد و هُبَجپیروزی را نوید می ،بالندشناسند و از آمدن آنان بر خویشتن مینمی

،دادها نوید فردایی شادمان را به مردم میاسلحه

،ی در تعقیب را دید و رقصیدکودک دستش را به پا جمع کرد و گلوله

خندید که اسلحه اوداد میای را بر جانش جای میزد و آلت غریبهزن در حالی که فریاد می زد به کشف جدیدش آن تراشهبود و ساپین در اتاقش آنجا که زنی دست و پا میرا نشانه رفته ،توانست زنان را همیشه شادمان کندکرد که به آمدنش میفکر می

بود و دیگر نیازی به اسلحه نبودشاید اصلاً آن را ساخته

ی اسلحه در خیال ساپین ساخته و پرداخته شده بودهمه

هاها به پایان رسید و مالکان زمین را برای خود کردند و حال زمان برنامهبالاخر تمام سرمستی دانست برایکردند و ساپین میبود، حال زمانی بود که باید نظم نوین را بر جهان حاکم می ،خواهدی دنیا چه میآینده

،دانست که باید چگونه دنیا را به پیش برنداو می

،یِ او نبوداین تنها ایده

دانستند که این دنیا باید نظمی به خودها همه میاز روز نخستِ به وجود آمدنِ تفکر هُبَج باشد تا در نهایتِ آن، همه پیشرفت کننداشته

جز پیشرفت چیزی در جهان معنا یا ارزش داشت؟راستی به

خود پیشرفت چیست؟

،بودمعنای آن کاری است که ساپین از بچگی انجام دادهپیشرفت به

ساخت، ابزاری برای رفاه بیشتر

اش چیست؟ما انسان هستیم و انسان بارزه

درست است او دوپایی ابزارساز است و ما باید در این آفریدن به پیش رویم باید نظمی پدید

آوریم تا قدرت این ساختن را افزایش دهیم

ای عقل در سرگفتند، این را از دیربازی هر کس که ذره‌ها نمی‌این را تنها ساپین یا هُبَج دانند باید در این طریقت راه را به پیش‌دانست و حالا خیال کن که صاحبان هوش می‌داشت می ها استبرند زیرا رستگاری و کامیابی در قلب همین ساختن

،ها ریخته شدبرنامه

،تصاویر ساخته شد

ی‌طبقات انداخته شد و روزی ساپین به میان ساختمان مرکزی حزب رفت و با افراد بالا مرتبه :گونه آینده را شرح دادها دیدن کرد و در آن اینهُبَج

امروز ما دنیا را مالک شده و صاحبان فردای دنیا هستیم

باید به نظمی خوانده در خویش دنیا را آباد و آبادان کنیم و برای رسیدن به این مهم باید ،درستی پدید آوریم‌طبقات را به

دیگر امروز نیاز به جنگیدن نیست و تعداد اندکی نیروی نظامی با حداقلی مهمات برای دفاع کافی است، چرا که دیگر قدرتی در جهان نیست و کسی را توان ایستادگی در برابر ما نخواهد ،اندبود و همه خود را به ما فروخته

گذاریم و دنیا را به پیش‌با همان ترتیبات سابق گروهی از ارتشیان را بر کار خود وا می ها،های پیشرفت است و باید که هُبَج‌بریم، اما دنیای ما نیازمند راهی برای رسیدن به آن قله‌می ی اندیشیدن راآنان که در رأس این ضریب هوشی هستند تنها بنشینند و اندیشه کنند، آنان وظیفه ،ها را بارور کنندها باید اندیشه را به پیش برند و ایده‌ی زمینه‌کشند، آنان در همه‌دوش می‌به

ها همواره در حال ساختن دنیا در میان افکار خود هستیم و باید که دنیا را به روی راهما هُبَج ها سوق دهیمی ساختن‌پیشرفت و به قله

پس از ما گروه رابطِ سابق در زیر این هرم قرار خواهد گرفت

های ما را به دیگران را خواهند داشت، باید به‌ها و فرمانی فهماندن و انتقال داده‌آنان وظیفه ،ی زیرین خود این فرامین را انتقال دهندطبقه

واسطه آنان دریافت وگروه زیرین که متشکل از امیران سابق ارتش است، فرامین ما را به اندازه، آن را برای فرمانبرداری سربازان که کارگران دنیای ما خواهندتوانند با فهمی به‌حالا می ،بود به پیش برند

توانند رهبری این سیل خروشان و بیشمار از آدمیان را به عهده گیرند، ایده از آن ماآنان می
،ها ابزاری پدید آورداست، اما دست توانگری خواهد داشت تا آن را به پیش برد و از ایده

،آنان سربازان دیروز و فرمانبرداران از امرا و ارتشیان هستند

بی شک مراتبِ در ارتش با سرگردان و سر گروهبان ان ادامه خواهد داشت و سرکارگران و معاونان نیز در این دایره جا خواهند گرفت و این طبقات به پیش خواهد رفت

ها را برای داریم تا گاه آنان را بیازماییم افکار و ایده‌مانند خود نیاز به دسته‌ما در این نظم بی آنان روان داریم، آنان گاه باید محافظ ما باشند گاه باید در برابر مرتبت قدسی ما تلف شوند و از ،وجود بگذرند

آنان همان پیشمرگان دنیای جنگ در جهان آینده خواهند بود و آنان ابزاری برای رسیدن مراتب والاتر دنیا را بر دوش خواهند داشت‌به

ما آنان را نیازمندیم تا دنیا به پیشرفت در این وانفسا دست یابد و بی شک پیشمرگان عنصر مهمی در این آینده و پیشرفت خواهند بود

:ها رو ساپین گفت‌یکی از هُبَج

،غذا را چه کنیم

دانید که پس از، از بین رفتن حیوانات و نابودی گیاهان غذا کم‌افزای عالمیان می‌هوش است‌شده

ساپین گفت

به دنیای پیرامون خود بنگرید

درست است ما امروز هم حیوانات پیشتر را داریم

،های معیوب و بارور شده بنگریدبه این ژن

،به این جماعت بیشمار که هوشی زیر ۷۰ دارند

،آیندها به دنیا می‌ماندگی‌ها و عقب‌آنان که با سندروم

ها همان حیوانات دنیای امروز ما هستنداین

ای فکر کرد و آنگاه با غبطه به ساپین نگاه کردهُبَج ذره

:دادساپین ادامه

های معیوب دست بکشیم وگاه نباید از تولید این ژن‌ما برای زیستن نیازمند غذا هستیم و هیچ ،یا راهی برای مهار آن پیدا کنیم

ی میان ما و حیوانات باز هم ادامه خواهد داشت و این بار هم ما باید از آنان استفاده‌فاصله گزار ما خواهند بود، زیرا در نهایت آنان نیز در این پیشرفت جمعی‌کنیم و آنان بی شک سپاس نقش خود را بازی خواهند کرد

ها رو به ساپین گفت‌یکی از هُبَج:

اما این خلاف اخلاق است

نوع خواری است‌این هم

ساپین در حالی که لبخند به لب داشت گفت:

آیا تو هم نوع پیشمرگان هستی؟

،نوع ما هُبَج است

،ها هستیم و آنان همنوعِ هم هستندما تکامل یافته از انسان

،توانندتوانیم در پیشرفت دنیا کاری بکنیم و آنان نمی‌اخلاق معنایی نخواهد داشت، ما می

توانی پیشمرگان یا حتی سربازان را به جایگاه ما بگذاری؟آیا تو می

ای بیافرینند؟های تازه‌توانند اندیشه کنند و ایده‌آیا آنان می

هادنده‌در این نظم نوین دنیا هر کس جایگاهی دارد و باید بر جایگاه خود بماند تا این چرخ درستی کار کنند و حرکت کنندبه

ساپین در حالی که ناراحت شده بود از جمع آنان بیرون رفت و همه بر خرد والای او، هوش ،بزرگ و دانایی بی همتایی او درود فرستادند و هر بار در دل، دلشان آب رفت

،آنان هُبَج بودند

،ی انسان بودندآنان تکامل یافته

ای داشتندآنان هویت تازه

،آنان کسانی بودند که دنیا را فتح کردند

مانند بودند و آن شب همه در خواب خویشتن را دیدند که با تاج بر سر برهمتا و بی‌آنان بی

،اندنوع انسان حاکم

آنان خود را دیدند که در این وانفسا دنیا، پادشاه و مالک بر نوع انسان، آدمی خود را خار بر فروشدپای آنان کرده است و خود را به التماس در برابر آنان می

آنان هزار بار خواب دیدند و من واقع را دیدم، من از چشمان دردمند خویشتن واقع دنیا را ،دیدم

،ها پادشاهان دنیا بودند و نوع انسان در برابر آنان بودهُبَج

،نامیدند طبقات ساخته شدبه ضریب آنچه آنان هوش می

هر کس در جایگاه خود بود و در حال ساختن و رسیدن به آن جایگاهی که ابزار برای هر ،کرده و ناکرده در میان باشد

ها بوده که‌شک این کوتاهی از هُبَج‌شاید کارهای بسیاری امروز بی ابزار در پیش است و بی ،نتوانسته و باید بیشتر تلاش کنند

،آنان فکر کردند، ایده پرداختند و به طبقات در نهایت فرمان دادند

های باز فرامین رسید تا آنچه آنان فرموده را بسازند و ساختند و به‌ی با دهان‌به زیردستان ترین کارها ابزاری‌ترین و بزرگ‌ها روزی را نوید دادند تا برای کوچک‌نهایت تمام این ساختن هاها برای هُبَج‌دست انسان‌ساخته شده باشد به

،ها نبود و غذا هم در میان است‌اما همه در این ساختن

کرد و دربود و در انتظار، زمان را حیف می‌ی غذایی هُبَجی گرسنه نشسته‌ابتدای این زنجیره ،زیر دستی به انتها این مخروط

،بردندای را به پیش می‌بچه

،او ضریب هوشی بین ۳۸ تا ۵۰ داشت

ها موفق به اعمال آزمون بر نوع انسان شدند و او را به میان طویله‌در سال پنجم حیات، هُبَج ،رها کردند

کرد با ضریب هوشی بین ۹۰ تا ۱۰۰ و مردی وظیفه داشت تاطویله را مردی اداره می ،کودک را به زمین سر ببرد

کنم ضریب هوشی او ۸۵ بودفکر می

،بودماو را چند باری دیده

ای که صاحب طویله برای اواو در حال بریدن سر، نگاهی به تصویر ساپین انداخت و از قصه بود خویشتن را سحر و جادو کردخوانده و او را نوید داده

اگر ۳۰ سال بی وقفه این کار ادامه دهد در نهایت کودکی خواهد داشت که خود را به ای خواهد داشت که بدل به‌جایگاه او (صاحب طویله) و در این سیل پر تکرار در نهایت نواده ساپین خواهد شد

های او رابرید صدای ناله‌مدام تصویر ساپین را برانداز کرد و در حالی که سر کودک را می ،هیچ بار نشنید

شد و او بی مخاطره سر را بریدصدای صاحب طویله مدام در گوش او تکرار می

های کوچکی تبدیل کند باگوشت را به کسی داد که با ضریب هوشی ۹۵، آن را به تکه .ظرافتی که نیازمند اینچنین هوشی بود

ی بزرگ با ضریب هوشی ۱۰۵، گوشت کودک را گرفت و آن رامردی با لباس سپید، کلاه ،به زیبایی هر چه تمام تفت داد

دار کرد و پیشخدمتی با ضریب هوشی‌آن را با سس مخصوصی که خود ابداع کرده بود طعم .اش بود برد۸۵ ظرف غذا را برای نوک هرم زنجیره غذایی، که حالا ناراحت زمان از دست رفته

هُبَج گوشت را زیر دهان و بر زبان مزه مزه کرد و با سرخوشی از طعم آن مدهوش شد و .بود را به یکباره بلعیدی آنچه بر بشقاب مانده‌دنبال هم ادامه‌وار در دل فریاد زد و به‌دیوانه

ها در شهر بسیار بود و موضوع مهم آن است که هر کس در جای خود باشد تااز این طویله ،درستی به حرکت در آیداین چرخ به

،استمثلاً فکر کن هُبَج بعد از خوردن غذا چه کارهایی که نکرده

شکل دوش آبی است، حال هُبَجی‌او توانست با فکر زیاد موفق به ساختن اسپیکر شود که به ،پس صدای موسیقی دلخواهش را بشنودتواند زین‌در حال استحمام می

،او این کار را به طول بیش از یک سال انجام داد

،او مدام بر این پروژه کار کرد

،آخر کار کمی که نیست

تصور کن آب و برق در کنار هم و صدا از میان آب به زیر دوش

ای گرفت یا نه اما خود ساپین‌خاطر این کار از دستان مبارک ساپین جایزه‌دانم آیا به‌نمی خاطر ساختن کفشی گرفت که در حال راه رفتن‌ای به‌پیش از پیروزی در جوانی باری جایزه ،وار بودکرد این ابداع او دیوانه‌های زمین را جارو می‌آشغال

خاطر این ابداع بگیرد و گرفت و حالا هُبَج به اتاق کارش‌او توانست جایزه مفاخر علمی را به ای بکند و در طویله مردی نشسته است با ضریب هوشی بین ۴۵ تاخواهد رفت تا بتواند ابداع تازه ۶۰

،تواند فکر کنداو تاکنون به چیزی فکر هم نکرده، او اصلاً نمی

،او قدرت تعامل و فکر کردن را ندارد و حالا در اتاق منتظر است

شناسد، او درد کمتری‌داند، او مرگ را هم نمی‌گویند او معنی انتظار را هم نمی‌ها می‌هُبَج ،کشدها می‌هم از هُبَج

،اندهای بسیاری کرده‌صورت علمی هم در این باره بحث‌ها به‌آن

،دلیل مشخص است

های عصبی در سیستم عصبی مغزکمبود رشته

داند ضریب هوشی زیر ۵۰ تعدادهای آنان را شمرده و می‌ساپین خودش با چشم خود عصب ها دارد و از این رو است که او درد رامراتب کمتر، چیزی حدود یک سوم هُبَج‌هایی به‌عصب فهمدکمتر و یا شاید اصلاً نمی

،مرد را بیرون آوردند و در جنگل رها کردند

بودند بعد از روزهای طولانی کار بر روی پروژه جمعی برای ساختن رباتی که‌ها خسته‌هُبَج ،بتواند بِدود

نیاز به تفریح داشتند

،ها او را دنبال کردندتفریح در میان جنگل دوید و هُبَج

فهمید؟راستی آیا او ترس را می

دوید؟آیا او غریزی می

دانست کسی در تعقیب او است؟با آن میزان از هوش از کجا می

های خسته از کارهای فکری بسیارکرد و هُبَجدوید و خود را مخفی می‌دانم اما او می‌نمی
،ی رها کردندبرای تفریح او را دنبال کردند و هر از چندی به سویش تیرهای

های بسیاری تولید کنند اما دوست‌بودند سلاح‌با آنکه علم آنان بسیار پیشرفته بود و توانسته
داشتند با همان احساس نوستالوژی از شکار، با کمان مرد را دنبال کنند و بعد از گریز تیری به
روندکنند و به پیش می‌پایش زدند و حالا با تعقیب رد خون او را دنبال می

ها او را دوره کردند، هرسادگی هُبَجها جا داد و به‌برگ‌مرد خود را به روی زمین در میان
اش در زمین انداخته رها کردند و با غر و لند از کنار او گذشتندکس تیری به بدنش زد و جنازه

،طور که شدنی نیست‌این

،باشندای این شکارها هوش داشته‌باید ذره

،آنان توانایی سرگرم کردن ما را ندارند

،شدت سطحی و پیش پا افتاده هستندآنان به

،باید به ساپین بگوییم تا با تغییر قانون

،ضریب هوشی ۶۰ تا ۸۰ را برای نقش شکار به تفریح ما وارد کند

باشند تا چه اندازه ما را سرگرم خواهند کرد و این‌تصور کن اگر ضریب هوشی بالایی داشته
خواهیم‌حق ما است، این حق نوع ما است، ما تفریح می

،ها اختلافاتی وجود داشت‌بندی‌ها در این تقسیم‌گاهاً در میان هُبَج

ای را از جایگاهی بردارندی تازه‌خواستند این ساختارها را تغییر دهند و هر بار عده‌برخی می
ای راه دهندو به جایگاه تازه

در حال حاضر بخش بندی اینگونه بود

شدندها می‌های سالم زیر ضریب هوشی ۷۰ وارد طویله‌انسان

،بودندآنان برای خوردن، بازی کردن و شکار انتخاب شده

شدند یا برای آزمون واگر سلامتی فیزیکی آنان دچار اشکال بود، یا در همان ابتدا کشته می
،شدندآزمایشات انتخاب می

،هیچ محدودیتی برای آزمایشات در میان نبود

توانستند موردادند و نیاز داشتند هر کس با هر ضریب هوشی را می‌ها دستور می‌اگر هُبَج

آزمایش قرار دهند

بودنددست آورده‌زیرا آنان پیشرفت جمعی را با همین آزمایشات به

ها آن را وضع کنند، اما پس از پیروزی چنددر ابتدا، موضوعِ شکار موضوعی نبود که هُبَج
،ها شروع به خودکشی کردندسالی که گذشت هُبَج

میزان خودکشی در بین آنان بالا رفت و همه دلیل را در تنهایی و بی فراغتی دانستند، از این ها تفریح با نوع‌ها زد، یکی از این راه‌هایی برای امان دادن هُبَج‌رو ساپین دست به گشودن راه ،انسان بود

،تفریحاتی در راستای میل جنسی و تجاوز

،شکار و بازی با این جانوران

نگهداری از آنان برای اتلاف زمان و لذت

انگیزی هم‌های شگفت‌های آزمایشی به مرحله عمل رسید و پاسخ‌و اینگونه بود که این دوره ،داشت

،ها بود که چه ضریبی به کجا قرار گیردبندی‌حالا مشکل در تقسیم

،ها مشخص بود، در آن دعوایی در میان نبودخوردن گوشت تن انسان

باشد و ضریب هوشی زیر ۷۰آنان تصمیم گرفتند که اگر کسی مشکل فیزیکی نداشته ها نبودند،ها و سلاخی‌توان خورد، البته که در ابتدا کودکان شامل این خوردن‌باشد را می‌داشته بود (البته که‌اما باری بعد خوردن گوشت کودکی توسط ساپین که آشپزش دور از چشم او پخته روزرسانی‌مانند کشف و اکتشاف، ابداع و به‌آشپز شخصی او هُبَج بود و خدمت به او را به ها،دید) ساپین دستور داد تا بعد از امتحان ضریب هوشی کودکان و قبول برای ورود به طویله‌می .آنان را نیز برای خوردن به میان آورند

،ها در شکار و بازی با نوع انسان بودمشکل هُبَج

ای داشت‌هر کس خواسته

،باشندهای بالا یا پایین داشته‌خواستند آنان ضریب هوشی‌ها می‌هُبَج

هایی از تقلا داشتنددر تجاوز برخی فانتزی

برخی جنازه خواه بودند

بردند وخواستند و برخی از سادگی بازی لذت می‌در تعقیب و شکار برخی بازی عمیق می چیز درباشند و همه‌های بیشتری داشته‌اینگونه ساپین دست را باز گذاشت تا بتوانند انتخاب ی آزمون و خطا بودمرحله

مندتر شدند تا در نهایت‌ها بارورتر و به نهایت روش‌رفتند در این نگاه‌هر سال که به پیش می نظم را از پیش بهتر به بیش برند

بردند، در این چرخه کسی بی ارزش نبود، هر که‌ها بیشترین سود را از وجود آدمیان می‌هُبَج ،بودندها تعریف کرده‌ها را هُبَج‌ارزشی داشت و ارزش

،کار بر سر جای خود بود

،کردندسختی کار می‌سربازان دیروز به

،کردندسرکارگران اداره می

،کردنداميران رهبری می

،کردندها مخابره می‌منشی

،کردندها فکر می‌هُبَج

کردند و همه در این نظم‌عقل ان خدمت می‌هوشان و بی‌خردان، بی‌ناقصان، معیوب ان، بی ها تعریف کردندها را هُبَج‌نوین جایگاهی داشتند و جایگاه

ساپین در حالی که خسته از فکرهای بسیار امروزش بود به اتاق خوابش که درست بر فراز ،ها بود رفت‌ساختمان مرکزی حزب هُبَج

،کردبود و بیرون را نگاه می‌در پشت پنجره لوسی نشسته

،با شنیدن صدای پای ساپین سراسیمه از جا برخاست و خود را به نزدیک درب رساند

،ساپین درب را باز کرد و به حرکات لوسی قرابت را در خویشتن دید

،ی دنیا بوداو کلافه از همه

،دستش را نزدیک سر لوسی برد و او را نوازش کرد

بودلوسی خود را به زیر پای او انداخت و با زبان پاهای او را که حال از کفش بیرون آمده ،لیسید

ساپین با لبخندی از رضایت به لوسی نگاه کرد و آنگاه بر روی مبل نشست، لوسی خودش را

،کردمالید و هر بار خود را بیشتر به او نزدیک می‌به پاهای ساپین می

،ساپین عصبانی فریادی بر سر لوسی کشید و او را از خود راند

او رفت و از آنجا دور شد، آیا غمین است، هزاری آرزو نشستن بر جای او را دارند، آری اندهمه در آرزوی رسیدن بر جایگاه او در کمین

بودند، او راهایی افتاد که امروز در دفتر کارش او را به نیش و کنایه گرفته‌ساپین به یاد هُبَج ،بودندبودند و از حد خود بالاتر رفته‌تحقیر کرده

دانستند، آمارآنان تقاضای شکار با هوش بالاتر داشتند و او را مقصر ناکارآمدی دنیایشان می زد کردند و از نالایقی او در دیربازان که این را حدس نزده گفتندها را به او گوش‌خودکشی

کرد انداخت و گفت: تو کشف‌ساپین نگاهی به لوسی که حال داشت موهایش را شانه می بزرگ من در دنیای آنان هستی

،با تو آنان دیگر خودکشی نخواهند کرد

ای که در سر تو گذاشتم، با آنکه تو ضریب هوشی زیر ۷۰ داری و اسباب من‌با تراشه دانی باید کار خود رامانند حال که می‌ی کرد به‌آیی اما با اشارتی از من درک خواه‌حساب می‌به دانی‌اندیشم، تو می‌نگرم به وجود تو می کنم، به اندام تو می‌پیش بری و حال که من به تو فکر می ،خواهم‌که باید عور در تخت بخوابی و آن کنی که من در فکر آن، از مجاز به واقع می

،دانند که یکتا هُبَج جهان کیست‌بینند و باز می‌تو را آنان می

،کی این هُبَج بودن را ساخت

که آن را بال و پر داد

که آن را آفرید

گفت ناگاه دید عنان از کف داده به شهوت خیس تن، جان‌وقتی داشت اینها را با خود می .های دنیا را به دانایی خود نادان کرده است‌داند که او ندانسته‌کَنَد و جان در برابرش هیچ نمی‌می

پالس پنجم

های سیال‌معنای تمرکز هوش‌بودند و این به‌ها در سالن بزرگ جمع شده‌تعداد بیشماری از هُبَج
.جهان بود

یبودند و باید این مهم را به مرحله‌ای دور هم گرد آمده‌حال آنان در پی اکتشاف تازه
ها را در این سالن به روی هم انداخته‌رساندند و از این رو بود که بیشماری از انسان‌سرانجام می
،بو رها کردند

ی خود از آن دفاع‌ها در پایان نامه‌ای بود که یکی از هُبَج‌این آزمایش در راستای تزِ تازه
،کرده بود

،ها بستگی دارد یا خیرمسئله مهم این بود که آیا میزان درد موجودات به میزان هوش آن

یافت و هوش برتر جهان بر این بود تا از این تحمیل رنج‌اما تمام مسئله بدینجا خاتمه نمی
جمعی به دستاورد بزرگ دیگری نیز دست یابد

ها دربود و هُبَج‌پس از این رو تعداد زیادی از نوع انسان را در این اتاق به گرد هم آورده
،کنار هم این آزمایش را آغاز کردند

بندی آشناهای مختلفی با همان تقسیم‌های مورد آزمون در این آزمایش به بخش‌انسان
،بودندها قسمت شده‌طبقاتی همیشگی هُبَج

رفت‌مراتب بالا می‌شد و به‌از ضریب هوشی ۳۰ این آزمایشات آغاز می

اجازه از دفتر مرکزی حزب تا ضریب هوشی ۱۰۰ نیز صادر شده بود، و در این میان ۸ تن
مورد آزمون قرار گرفتند که هر کدام با دیگری ۱۰ واحد تفاوت هوشی داشت

،آزمایش از بریدن دست مردی با ضریب هوشی ۳۰ آغاز شد

ی خطیر بریدن را داشت و سنسورهای بیشماری بر اندام مرد مذکورپزشک حاذقی وظیفه
،قرار داشت تا میزان درد را تخمین بزند

،کردندهمه به بریدن دست او و میزان فریادهای مرد دست بریده نگاه می

هارفت و در مانیتور در برابر هُبَج‌بالا می‌های دردسنج هم‌به فراخور فریادها میزان عقربه
،های عصبی برای رساندن پیام درد را نیز نظاره کنندتوانستند میزان حرکت رشته‌می

،میزانی از این درد و رنج تخمین زده شد که با واحدی برای ساده سازی مشخص شده بود

درجه کیفی درد، عدد ۱۰۰ را مشخص کرد و نوبت به مورد آزمایش بعدی رسید

فرد مذکور ضریب هوشی تقریبی ۴۰ داشت و دکتر در حالی که دست نفر قبلی را در میان انداخت دستان خونی خود را در میان ظرفی از آب فرو برد و شروع به بریدنکُلمن آب یخ می ،دست نفر بعدی کرد

دیدندها را می‌ها چشم دوختند، آنان حرکت عقربه‌ها به عقربه‌مرد دست بریده نعره زد و هُبَج ای بیهوش شد وبرید و مرد مذبور برای ثانیه‌و دکتر با کمال خونسردی دست را تا انتها می سنسورها میزان مشخصی شوک الکترونیکی به او دادند تا به حال بیاید و مخل این آزمایشات ،قدسی نشود

داد تا در نهایت واحد عددی ۱۰۳ برای‌از این رو او دوباره برخاست و فریاد زدن را ادامه میزان رنج بردن مرد ثبت شد و پزشک با انداختن دست بریده در کُلمن دیگری که روی آن ۴۰ دادنوشته شده بود دست بعدی را برید و به کار خود ادامه

برید زیرا این‌ها را از جای مشخصی می‌ها مبهوت دستان با ظرافت او بودند، او دستهُبَج ها اعدادی برای‌آزمایش ادامه داشت و آنان به این ظرافت نیاز داشتند، بعد از بریدن تمام دست ،ها ثبت شد که بین ۱۰۰ تا ۱۱۰ در نوسان بودمیزان رنج

،رفت اما گاهاً در ضریب هوشی بالاتری عدد کمتری هم ثبت شدبا ضریب هوشی بالا می

ی آزمایشی‌بود به دکتر خواهش کرد تا نمونه‌هُبَجی که تزِ خود را بر مبنا این تفکرات نوشته ،که خلاف این مدعا را نشان داده است دوباره دست ببرد

یعنی آن دست دیگر را نیز ببرد تا مدعای او ثابت شود و پزشک با دلایل علمی دانشجو را مجاب کرد که در حال حاضر عدد واقعی ثبت نخواهد شد و قول بریدن دست او را به فردا داد و ،گفت که این گزارشات تا فردا مسکوت خواهد ماند

،ها را بیرون آوردند و تزِ دکتر را پیش بردنداما این آزمایشات ادامه کرد تا از کُلمن دست

ها با ضریب هوشی متفاوت را به دیگرانی پیوند داد و به‌توان دست‌او بر این باور بود که می ی‌هایی انجام داد، این نظریه برای نظریه‌ی این تفاوت در میانگینِ هوش فرد، دستکاری‌واسطه

های‌ها بار هدف آزمایش کارگروه‌بار مطرح شد و ده‌کاری ژن اول‌تری در راستای دست‌بزرگ مختلفی نیز قرار گرفت و حالا پزشک در حالی که مرد با ضریب هوشی ۳۰ با جسمی در دهان توان فریاد زدن نداشت و اشک در چشمانش جمع شده بود، دست مردی با ضریب هوشی ۷۰ را بر بدن در حال پیوند خوردن بر تن خویشتن دید.

دانشجو اصرار کرد که حالا نیز آنان را بیهوش نکنند تا ثبت درد در این بخش از آزمایشات آوری کندنیز ادامه پیدا کند و او بتواند اسناد محکمی برای تِز خود جمع

ها با هم نهایت راه را به سویی برد که دکتر قبول کرد و پیوند نیز در میان‌هم فکری هُبَج ها انجام شدهای عقربه‌هوشیاری و با سنجش تکانه

گاهاً اعدادی کمتر و بیشتر را در کل پروسه آزمایش ثبت کرد،

مرد با ضریب هوشی ۳۰ چشمانش در حال برون زدن از حدقه بود تمام فریادها را در دهان خورد و من چند بار خیال کردم که حالا است که چشم ازبسته به جسمی در درون به تو می حدقه برون بیاید و بر زمین جاری شود، اما عدد در میزان درد و سنجش آن توسط ابر کامپیوترها ها در این فرآیند بیکار شده‌داد و این پسر دانشجو را به فکر آن انداخت که عصب۹۷ را نشان می تأثیر و به این فکر کردند که توانایی ادراکی باو دکتر بدان فکر کرد که میزان هوش دست بی پوشانی خواهد داشت یا تمام پروسه را باید از نوع سرآغاز کرد و مرد با ضریب هوشی‌دست هم ی درد را اوتوانست فکر کند، اما همه۳۰ به هیچ فکر نکرد، او اصلاً در شرایط عادی هم نمی چشید، چشمانش دید دستانش لمس کرد و فریادها را جسم در دهان به خود بلعید

ای بودند که بیشماری ازی تازه‌سوتر از آنان گروهی در حال آزمایش بر روی بیماری‌آن ها را نالان کرده و حالا زنی با ضریب هوشی ۶۳ با بدنی کاملاً سالم انتخاب شده بود تاهُبَج ویروس این بیماری را به اندرون خود ببلعد و بلعید، خشک شد،

دست و پاهایش تکان خورد و به خود پیچید

فریاد زد خود را جمع کرد،

از دهانش کف بیرون زد،

بر دو پای نتوانست بایستد و بعد از چند ثانیه مرد

کرد و بعددکتر مسئول ناراحت و متأثر به این فکر کرد که باید ۳ دهم میل کمتر تزریق می از چند ثانیه زن دیگری با ضریب هوشی ۶۷ را که سلامت کامل فیزیکی داشت به درون اتاق انداختند و دکتر اینبار ۳ دهم میل کمتر از ویروس را به او تزریق کرد و زن فریاد کشید

،صرع کرد

،از دهانش کف بیرون آمد

،به خود پیچید و بی حرکت بر جای افتاد

کردحالا باید دکتر مراحل را آغاز می

داروی تجربی را به درون رگ او سُر داد

،ها را خاموش کرد و به خانه رفتچراغ

خواند ودست ساپین که فکر او را می‌های ساخته به‌شب را در آغوش یکی از اسباب ،ای در ذهن داشت گذراندتراشه

ی آب مِنی را از بدن و در نهایتاو را آبستن کرد و اسباب بعد از چندی با تخلیه دهانی، همه ،آن بچه را بیرون ریخت

دانی برخی از آنان فانتزی رابطه با زنان حامله را داشتند و حامله کردند وحامله‌آخر می چیزدادند جنین، نوزاد با کودک را ادرار کردند و دوباره همه‌ماندند و پس از آنکه باید برون می از نو آغاز شد

شدت زیر دندان‌پیش از این طراوت، پزشک مذکور گوشت عضلات مرد جوانی را که به ،بودکرد خورده‌آمد و دهان را گرم می‌می

،این گوشت از آن مردی ۲۵ ساله بود

مردی با اندامی ستبر

ای مغزی، میزان هوشش از ۹۰ به ۶۵ تحلیل‌او از کارگران و سربازان دیرباز بود که در سانحه بود و دیروز در طویله سر بریده شد و بهترین بخش اندامش که عضلات بازوی او بود، برای‌رفته پزشک حاذق به غنیمت فرستاده شد

،زن در اتاق تاریک در میان آزمایشگاه تا صبح لرزید

،تب کرد

،دوباره تشنج کرد

،صرع کرد

،از دهانش کف ریخت

،بعد از چندی خون بالا آورد و در خون خود خوابید

دوباره از شدت درد از خواب برخاست و در حالی که داشت تصویر کبوتری را با خونش بر کشید مُردزمین می

پاتیک را کم تزریق‌ی او را دید متأثر دانست ۳ دهم میل میزان آنتی‌صبح پزشک وقتی جنازه کرده است و بعد از چندی زنی با ضریب هوشی ۶۸ در حالی که هیچ مشکل فیزیکی نداشت و در سلامتی کامل بود به درون آزمایشگاه انداخته شد

دانست از این روها را می‌ای کرده بود او قدر و منزلت هُبَج‌ازمیت در کشورش ابداع تازه ،ها در انتخاب تضمین شوندمیدان بزرگی ترتیب داد تا به آزادی هُبَج

های هوشی متفاوت از ۶۰ تا ۱۰۰ به‌هایی با ضریب‌میدان اینگونه بود که در میان آن انسان ،شدندفروش گذاشته می

مانند بودند، ازمیت این‌های هوشی بی‌های مختلف و بی شک ضریب‌آنان در جنسیت، سن صورت آزمایشی و با اجازه مستقیم ساپین عملی کرده بود، هر چه باشد او هُبَج‌کار را به ای به‌تری بود و منزلت بالاتری به نزد ساپین داشت و توانست با این ابداع روح تازه‌کارکشته ،ها دهدهُبَج

،خریدندخواستند، می‌آمدند و هر که را می‌آنان به میدان می

،آمد تا زنی با ضریب هوشی ۹۵ را بخردیکی می

او عاشق زنان زیبا و باهوش بود

،اش تقلای زنان در حال رابطه بودترین فانتزی جنسی‌بزرگ

توانست آنی کند آنی باشداو فریاد آنان را دوست داشت و این زن با این ضریب هوشی می که او آرزو کرده است

،بود تا مردی تنومند را با هر ضریب هوشی که دارد بخردکسی آمده

،او گوشت تن مردان تنومند و عضلات آنان را دوست داشت

،کسی آمد و کودکی با ضریب هوشی ۴۰ را خرید

او شکار کودکان را

بازی سهل با آنان را دوست داشت و هر کس در دل بازار از کمیت توانست آنچه آرزو

ها دادکرده است بخرد و از این ابداع، سایپن سرخوش قول آن را در سراسر جهان به هُبَج

ها تقدیم کردی خود را به هُبَجاما سایپن هم از این قافله دور نماند و ابداع تازه

ها با ضریب هوشی بالا (منظور تا ۱۰۰ است) استخدام کرد تااو در حرکتی هوشمندانه انسان
،های خود انجام دهندای با اندام‌ها کارهای تازه‌هر روز در ساعتی معین در برابر دوربین

،مثلاً کسی که پا ندارد خود را بر زمین بکشد و نمایش راه رفتن بازی کند

،کسی که سینه دارد و زن است سینه را در برابر دیدگان بلرزاند

،زنی با توپ بازی کند

،کودکی بر روی آتش راه برود

،ای با هم حرکت جمعی کنندعده

،برقصند

،ها به نمایش درآیدها در ساعتی مشخص برای هُبَج‌آواز بخوانند و این نمایش

ها راشد و همین هُبَج‌ها گاهاً در رنج بازیگران تصویر می‌ی مهم آنجا بود که این نمایش‌نکته
،انداخت‌هایشان می‌کرد، آنان را به یاد فتوحات و پیروزی‌بیشتر رضایتمند می

ریخت، آنان را به یاد روزهای‌هایش اشک هم می‌مثلاً زنی که در حال تکان دادن سینه
،انداخت‌پیروزی و جنگ بزرگ می

ی خود ناراضی بودند و گهگاه‌ی نمایش، مردمی با هوش تقریبی ۱۰۰ از کرده‌در پشت پرده
است و کم کم این مبدل‌ی در کمین خوانده‌ها بر آن شدند تا آن کنند، که گلوله‌به تلاش گلوله
،ها بیشتر دوست داشتندای گرفت تصاویری که هُبَج‌به سنت شد و نمایش تصاویر تازه

مثلاً مردی از سربازان زنی را به میان نمایش آورد و با شلاقی در دست او را زد و زن به
،دیدن آنچه مرد کرده است روی توپ راه رفت

ها ریسه‌آتش به زیر پای کودکی ریختند و کودکی به سوختن گاهاً بالا و پایین پرید و هُبَج
رفتند و این دور در حال تکرار بود

ها در حال پیشگامی بوداین روزها روزهای رقابت بود و رقابت هُبَج

ای‌ها طرح تازه‌بودند یکی از هُبَج‌ای کرده‌آنان با هوشی والا و بزرگ هر روز ابداعات تازه
هایی بارا مطرح و با رضایت سایپن آن را عملی کرد که در آن سربازان دیروز را در میان قفس

بودند رها کردند و باای که از پیش در مغز آنان کار گذاشته‌تزریق مقادیری سروتونین و تراشه تنظیم میزان خشونت و درگیری آنان را در برابر هم مبارزه را آغازیدند

،ها به دیدن آنان نشستند، آنان یکدیگر را پاره کردندهُبَج

،گاه تصویر را طراحی برای جنگی سنتی کردند که در آن با شمشیر به جان هم افتادند

گاه تصویر را تنظیم برای جنگ مدرن با تعداد نیروهای بیشتر کردند و گاه تصویر را نوعی ،ساختند که در آن با اعضای بدن یکدیگر را بدرند

،تنظیم این میزان خشونت با تزریق سروتونین و تنظیمات تراشه هماهنگ بود

گاه برای کشتن

گاه برای مجروح کردن

ها و روحیات ضمنی آنان قابل‌و گاه با قوانین منظم بدون آسیب جدی که به فراخور هُبَج ،پیگری بود

ها رابود که بتوانند هر تن در خانه یکی از میدانی تازه دنیا، در آتی قول آن را داده‌این نابغه ،نصب کند و مستقیماً از طویله سوژه خود را در اختیار بگیرد

بود که با خرید آنلاین بتوانندحتی ازمیت کبیر قول مساعدت را در طراحی اپلیکیشنی داده مورد خود را برای شرکت در مسابقه سفارش دهند

ساپین با هر بار دیدن این ابداعات که در منظر عمومی ارج و قرب بسیار داشت کلافه اش در حال فرو ریختن است از این رو بود که برکرد که جایگاه قدسی‌شد، او احساس می‌می کدام‌ای انجام داد اما هیچ‌آن شد تا دوباره دست به کاری بزند در این میان باز هم ابداعات تازه آمدقدرها ارزش لازم را نداشت و به چشم نمی‌از منظر عمومی آن

مثلاً او چتری برای تلفن همراه، چنگالی دارای چراق قوه و فن برای خنک کردن و بهتر کرد اماها را تقریباً هر روز اختراع می‌ی با چتر و چتری بر کفش و امثال این‌دیدن غذا، کلاه ها جایگاه خود را حفظ کند و اینبار ابداعش‌خواست تا نامش بیشتر در میان عوام و هُبَج‌می ،ها بودجایگاهی برای تفریح جمعی هُبَج

ها باها زد، انسان‌او جایی را در تمام شهرهای دنیا ساخت و در آن دست به نگهداری از انسان های متفاوت‌های هوشی متفاوت در طبقات مختلف در محیطهای متفاوت با مواجه‌ضریب

،کردها نگهداری می گاه‌ها با نژادهای متفاوت را نیز در این انسان‌او انسان

توانستند تصویر زنی را ببینند که در زمان به دنیا آوردن‌ها می‌مثلاً جایی داشت که هُبَج دادکودکش به یکباره کودکش را از دست می،

مردباری آن کودک می،

گرفت‌زور او را از مادر می‌باری یکی به،

کشت‌باری کسی او را می،

شد و بینندگان که نوع‌های هوشی متفاوت تکرار می‌حالا این تصویر با زنان مختلفی با بازه توانستند آنان را ببیند و بیش از آن بسازندها بودند می‌هُبَج،

برای مثال اتاقکی که در خویش کودکی را در خود داشت

اولین لحظه در زندگی زمانی که طعم گوشت را حس کرد،

شدحالا هر بار طریقت متفاوتی تصویر می،

کردباری گوشت را انداخته بر زمین پیدا می،

دادندبریدند و آن گوشت را خام به او می‌باری کسی را در برابرش سر می،

باری در حال پختن او را به او دادند،

ای زیبا و آرام‌خانه‌باری در فضایی سرد و باری در مهمان

کردها با ابداع ساپین تغییر می‌هربار محیط و موقعیت

بود و از دلش چنین فضایی را تصویر کردهم دوخته‌او دنیا واقع و مجاز را به

گذراندندها می‌گاه‌ها روزهای بسیار را به میان این انسانهُبَج،

آنان قدرت این را داشتند که گاه خود نیز برای این جانوران در بند، داستان بنویسند،

ها بگذاردها را آزاد در انتخاب موقعیت‌قدر در این ابداع به پیش رفت تا هُبَج‌یعنی ساپین آن،

تأمین نیرویِ انسانی در میان هم با ازمیت کبیر بود،

ها آنچه‌گاه‌توانستند در میان این انسان‌ها می‌کرد و حالا هُبَج‌او این نیرو را تأمین می خواهند را تصویر کنندمی،

مثلاً کسی تصویری از مواجه یک کودک در حال جان دادن داشت با مردی که تازه فهمیده است جنسیتش مرد نیست و زن است،

کردند اگر آن مرد این کودک را فرزند خود ببیند چه خواهد کرد وحالا آنان تصویر می
این داستان ادامه کرد

،ها و دنیایی از خلاقیت بدون محدودیتهُبَج

،انسانگاه به جایی تبدیل شده بود که معتادان بسیار داشت

،ی عمر را در میان این تصویرگری تصویر کردندجماعتی که همه

،ها مثال سابق نبودحالا دیگر دنیای هُبَج

،کسی فکر خودکشی را هم به سر نداشت

بودند و هر روز در این رقابت‌های بیشماری دنیایشان را پر کردهآنان از هر سوء از تفریح
کرد تا بیشترانی را با خود همراه کندای می‌آمد و ابداع تازههُبَجی می

چیزرفتند و در پی ساختن دنیایی به پیش بودند تا در آن همههمراه در این دور به پیش می
ها بودچیز برای هُبَج‌ها باشد و همهبرای هُبَج

هاکنند، سلطنت هُبَج‌آنان که یگانه هوش دنیا بوده و هستند، حال مالکانه بر دنیا حکومت می
ای را ساخت که در خیال و رؤیا در واقع و مجاز در اندرون و بیرون در هر بار دیدن،دنیا تازه
ها را دوباره تصویر کرد و تصاویر را از نو پدید آورد تا فریاد کنند بی صدایی رادیده

پالس ششم

ها داشت‌نوع انسان هم برای خودشان و منزلت،

درستی به پیش رود وهای محرک آن به‌کردند تا این دنیا و چرخ‌خوبی کار می‌مثلاً برخی به ی دنیا از وجود آنان‌کردند که همه‌های خود اعلام می‌ها در میان سخنرانی‌هر از چند گاهی هُبَج است،

کنندهمه به وجود آنان افتخار می،

ها را داشتند وگاهاً امیران، واسطه گران و حتی سرکارگران اجازه حضور به دنیای هُبَج توانستند با آنان همراه شوند و از آنچه آنان داشتند بهره برند و از این بودن سرخوش باشندمی،

های والاتر را داشتندسربازان، کارگران و حتی پیشمرگان امیدی برای رسیدن به آن جایگاه شد که دنیایِ آینده برای آنان استو مدام برایشان تصاویری پدیدار می

کردندها زندگی میو جمع بیشمار از نوع انسان که زیر این طبقات در طویله

شدبندی شده مدام در طول روز برای مردم مخابره می‌اطلاعات طبقه،

گیری از سر آمدترین‌بودند و با بهره‌ها بخشی را در دفتر مرکزی حزب به وجود آوردههُبَج ها را به یکباره برای مردم ارسال کنندبردند تا آن‌ها را به پیش می‌ها وظیفه تنظیم دادههُبَج،

مردم

های انتهایی و درها بود و حتی در لایه‌جز هُبَج‌های مختلف این نظم جمعی به‌منظور طبقه) ها در این ساختارشد، بسته به شرایط و اقتضای سیاست‌جز ساپن همه را شامل می‌بعضی موارد به (پیچیده و خاص

روزرسانی‌هایی بودند که در ساعاتی معین مقادیر مختلفی از داده را به‌همه دارای تراشه کردندمی،

ها در دفتر مرکزی حزب در ساعتی معین برای طبقات مختلف ساخته واین اطلاعات را هُبَج ریزی‌ها از کمی پیشتر با توجه به موضوعات مختلف برنامه‌ریزی‌کردند، این برنامه‌پرداخته می شدمی،

،ها نقش اساسی داشت‌شرایط محیطی، رفتاری و اهداف آینده در انتقال این داده

داد که‌ها حرکتی از سوی کارگری سر می‌مثلاً اگر در روز گذشته در بین یکی از کارخانه خاطر کار اضافی بحث کرده و درگیری لفظی پیش‌کننده بود، (او با سرکارگرش به‌نگران شد، خبربود)، بلافاصله این خبر به دفتر مرکزی حزب مخابره و در مانیتورها نمایش داده می‌آمده ،رفت‌ها برای همان شب پیش می‌ریزی برای تصویرگری داده‌برنامه

ها را داشت با استفاده از هوش‌ی نوشتن این داده‌ها که وظیفه‌کارگروه خاص بروزرسانی کرد تا در شب‌خود و ابزار هوشی که در دست داشت کار نگاشتن کدهای لازم را شروع می های مذکور ارسال (مورد خاص، همان کارگر نادان) و بیشتر از آن برای‌مانند رؤیا به تراشه‌به ،ای را مخابره کننده‌های تازه‌ی کارگران بروزرسانی‌همه

،هایی در راستای ارزش والای کاربروزرسانی

،ها و بیش از آن کارگران‌دستاوردهای جمعی هُبَج

دوران سربلندی سربازان

(مالکیت در دنیای پیش رو (توسط خویش، فرزندان و یا حتی نوادگان

ی دیدن رؤیا) برای آنان رؤیاهایی در این‌ها در دوران رِم خواب (مرحله‌والاتر از این ،شدها تصویر می‌بروزرسانی

از فردایی که سرباز یا فرزند او (به فراخور داشتن و یا نداشتن فرزند) به جایگاه بعدی یعنی ،سرکارگر رسیده است

مردمانی که با کار در حال ساختن دنیا هستند

آویزمعنایی خود را حلق‌مردم بیکاری که از گرسنگی و فقر و بیش از آن بیکاری و بی اندکرده

،این سیر در میان دیگر طبقات و دیگر اتفاقات نیز صادق بود

،ها از پیش تعیین شده بودبخش بندی اصلی کار هُبَج

،شددر میان چشمان و به دیدن هر تن در میان کار به قدرت مانده در تراشه تصاویر ثبت می

واسطه داشتن هشدارهایی از خشم، نفرت، سرمستی، شادی و احساساتی از این‌این تصاویر به ،شدسازی می‌دست ذخیره

آمیز و یاکرد، هر کدام تصویر مخاطره‌ها را بررسی می‌آنگاه ابزار هوشی خاصی آن ،شدها ارسال می‌ای داشت برای هُبَج‌پیشرونده

هایی که نیاز به فرمان داشت را برای کارگروه‌انجمن آنالیز آن تصاویر را تحلیل و آن روزرسانی در شب گرد هم‌فرستادند و در نهایت کدها برای ارسال به‌ها می‌روزرسانی تراشه‌به ،آمد تا در ساعت معین برای تمام طبقات ارسال شودمی

ها فرامینی از سوی ساپین، ازمیت کبیر و یا دیگرگاهاً در میان این مخابرات و بروزرسانی ،شدها ارسال می‌ازمیت

،او دلیلی پشت فرمان خود داشت

ی تجارب شخصی خودبود و این فرمان را به واسطه‌گاهاً از مشاهدات خود به هراس افتاده ،دادمی

،هایش بودی حدس و گمان‌گاهاً به واسطه

ی هدفی بود که در سر داشت‌بعضاً به واسطه

ها ارسال‌روزرسانی تراشه‌کرد و برای کارگروه تنظیمات به‌اما در نهایت فرمانی صادر می ،کردمی

،اکثر این فرامین در ساخت تصاویر و یا جعل تصاویر بود

گاه‌ها با دیدن یکی از تصاویر ساخته شده در انسان‌باری ساپین دید که کودکی در میان هُبَج ،زندديوانه شده و فرياد مى

بود، او با دیدن آن تصویر بلافاصله فرمان داد تاگاهی رفته‌او آن روز برای سرکشی به انسان خورد) با آغوش‌تصویر مذکور (که در آن کودکی داشت گوشت تن مادرش را زنده زنده می ی کودک مذبور تغییر دهند و آن شب تا صبح‌گرم مادری که کودکش را شیر داده در تراشه برای کودکان از والایی تخیل و ارزش بزرگ هوش رؤیا بسازند

روزرسانی تراشه که در دوران اِنرِم‌در دوران رِم خواب آن را پخش کنند و در دوران به (دوران بازسازی و ترمیم در خواب بود) به یکباره مفاهیم ارسال شود

ی با مضامینی در راستای‌برایشان کدهای

والا بودن جایگاه تخیل

هاجز هُبَج‌مجاز بودن درد در میان دیگر انواع به

پردازی کلید رسیدن به معنا ارسال شودو ایده

ها در راستای ارسال مفاهیم و ساختن رؤیاهاروزرسانی تراشه‌فرای کاری که کارگروه به ها و دیدن رؤیا برای مردمان‌ها وظیفه داشتند تا در ساعاتی معین در میان خواب‌داد، آن‌انجام می ،تصاویری را ارسال کنند

،های اینترنتی بودسایت‌ها در میان وب‌آپ‌این تصاویر همتای پاپ

شد و در میان آن‌روزرسانی برای مردم پخش می‌یعنی خواب اصلی ساخته از طریق به ،کردآمد که موضوعی را تبلیغ می‌ای بالا می‌زبانه

ریزی کرده‌توانست از سوی ازمیتی طرح شده باشد یا خود ساپین آن را برنامه‌این تبلیغ می ...باشد، هبجی آن را ارائه داده باشد و

نامه تا آزمایش‌ها وجود داشت، از تکمیل پایان‌آپ‌دلایل بسیاری برای ارسال این پاپ ،جمعی برای دگرگونی ذهنی

شد و مخاطب در میان‌ها نمایش داده می‌ی تصاویر در خواب‌این بخش از تبلیغات در گوشه ،اعتنا بماندتراشه این اختیار را داشت که آن تبلیغ را باز کند آن را ببندد و یا به آن بی

شد و فراتر از آن این‌کرد، سیل این تبلیغات برای او سرازیر می‌اگر به آن تبلیغ اعتنا می ،کردها هدف دیگری را نیز دنبال می‌تبلیغ

کرد تا درگاهاً این تبلیغات برای انتخاب مردم ساخته شده بود و انواع خاصی را دنبال می ها پدید آورد تانهایت با هجوم تبلیغ و رفتارهای مردم در برابر آن الگوریتمی را برای هُبَج ها را با آن منطبق کنندبروزرسانی

های اضافی رؤیا انسانی نبود، این تبلیغات خلاقانه گاهاًتبلیغات بازشونده تنها نوع از بخش ها را به کاری دعوت‌شد بعضاً ان‌رفت باعث گریه کردن در خواب می‌احساسات را نشانه می ،های مختلفی داشت‌کرد و روش‌می

ی ساختن عناصر تازه به دنیای تازه بیشترهای دیگر به واسطه‌باری که ساپین حس کرد، هُبَج ی تبلیغاتی را به کارگروه مذکور داد تا مدام‌در معرض دید و فکر مردم هستند چند نمونه ی یکی از وسایل‌دانم که کسانی نام سازنده‌تصاویر او را برای آنان پخش کنند، حتی باری می ها را از یاد بردند زیرا ساپین از او دل خوشی نداشت و شنیده بودم که او باری درتفریحی هُبَج

میان دانشگاه جایی که ساپین به دختری چیزی گفته و ابراز وجودی کرده بود تا سر صحبت را با او باز کند، هُبَج مذبور او را سنگ روی یخ کرده و ساپین آن روز یک ربع ساعت در توالت دانشگاه گریه کرده است،

خواست او را از دنیابود و دلش می‌ها داده‌از این رو ساپین دستور حذف او را از بروزرسانی نیز حذف کند اما این دور از کرامت و دنیای والای آنان است، در ثانی او کمک شایانی در ها کرده بودراستای همین تبلیغات به هُبَج،

بود که حتی درها داده‌ای کشف کرده و کدهای دستوری آن را به تراشه‌او دستاورد تازه میان بیداری برای چندی بخش رِم خواب آدمیان فعال و بدون اختلال در بیداری و بدون غیر فعال کردن اعضا و جوارح، پیامی را برای مخاطبین ارسال کند،

ای) تا اختلالی در کار مردم ایجاداین تبلیغ باید کوتاه و موجز بود (چند صدم یا دهم ثانیه نکند،

ای تاحد فاصل ضربه‌ای به‌مثلاً تصور کن کارگری در حال پتک زدن در میان کارخانه بندای چیزی می‌ی دیگر برای صدم ثانیه‌ضربه،

بیند که درای از کار زیاد خشمگین است، تصویر فرزندش را می‌کارگری که برای لحظه است‌دست راست ساپین ایستاده‌ساختمان مرکزی حزب به نزدیک تمثیل مغز به،

ای در دل‌ها هر روز ابداع تازه‌برد و هُبَج‌ها بالا می‌این اختراع تازه راه را مدام برای خلاقیت کردنداین ابداع می

ها تصویر مکدری در میان مردمان کشوردست هُبَج‌ازمیت کبیر بعد از جنگ و فتح دنیا به پنداشتند اما امروز او تبدیل به سنبل و نماد کشور خودخود داشت و مردم او را خائن بدذات می است‌شده،

تنها تصاویر او در همه جای شهر آویزان است‌نه،

اندها و نمادهایی از او را در جای جای شهر ساخته‌تنها سنبل‌نه

که او در دل مردم شهر خود نیز بسیار محبوب است،

ی‌ها فدرالی که برای همه‌روزرسانی، فارغ از بروزرسانی‌مردم این شهر هر شب در میان به های تکراری از روایات متفاوتی را هر شب در میان رؤیاشود، بخش‌مردم جهان مخابره می بینندمی،

ریزدبود اشک می‌بینند که بر پای زنی که مرده‌مثلاً آنان تصویر ازمیت را می،

ستاندزند و حق مردم خود را می‌ازمیت را باری دیدند که در برابر سایپن فریاد می،

است‌ها ایستاده‌باری او را دیدند که فریادزنان در میدان جنگ در برابر گلوله

بینند که فرای هُبَج بودن بر خویشتن، هویت و معنای جمعی کشور خود و میهنش‌او را می بالدمی،

شنوندشکل کد مدام می‌ها کلماتی را به‌آنان در میان بروزرسانی،

هایی از آن به شرح زیر است‌کلماتی که نمونه

ازمیت

آزادی

میهن

رهایی

تنها

ایمان

ها هر شب برای مردم‌لای انبوهی از داده‌مانند تبلیغات اختیاری لابه‌کلمات متفاوتی که به شودمخابره می،

مانند احساساتی باازمیت کبیر خود هم طرحی را در شهرش پیاده کرد که در آن تبلیغات به شدلمس برخی از معابر شهر به مردم تزریق می،

ها درهای پله‌مثلاً وقتی مردم در حال راه رفتن در شهر بودند، با دست کشیدن بر روی نرده کردزیر زمینِ مترو، احساسی به جانشان رسوخ می

احساسی از امنیت و آرامش

رفت تصویری مماس با دیدگان او از صورت ازمیت‌ها بالا می‌در همان لحظه اگر فرد از پله دیدآمد تصویر سایپن را می‌نمایان بود و اگر داشت به پایین می

ها وجودی تازه توسط ازمیت کبیر تصور کنید تا چه اندازه راه‌حال با توجه به این داشته داشت و آنان در طول این سالیان تا چه اندازه از این کارها را انجام دادند

هایی بود در خیال مردم‌ها ساختن اجتماع‌یکی از دستاوردهای دیگر توسط هُبَج

،توانستند خود را عضو گروهی ببینندهای فراغت می‌در خیال، در زمان

کردند، آنان حال‌مانند به آنان پیدا می‌ها بعد از چندی عِرقی بی‌آنان با عضویت در این گروه
کردند این دستاورد تازه‌هایی را برای هم مخابره می‌های مجازی پیام‌با عضویت در این گروهک
،ها و تبلیغات دست بالا بگیرندکرد تا در ارسال بروزرسانی‌ها را کمک می‌هُبَج

(ها دسترسی داشتندآنان حال به دریایی از داده)

توانستند برآیندرسیدند و می‌های بزرگ جمعی می‌آنان در این اجتماعات کوچک به میل
،دست آوردندبهتری از مردم به

،ها نبودها برای هُبَج‌اما تمام کارایی این گروه

،بوداین دستاورد برای مردم هم

دیدند و بای خود می‌ها تمام زمان فراغت را در میان قبیله‌مردم با آمدن در میان این گروه
،کردندآنان زمان سپری می

شد و در جریان بود که از دورتری در شب‌ها بزرگ می‌موضوعاتی در میان این گروه
،ها مخابره شده بودروزرسانی‌گذشته در میان به

دادند و بسیار سرخوش از آزادی فردی تا عملی وآنان با شادمانی این زنجیره را ادامه می
،فراتر از آن آزادی بیان خود و دنیای خود بودند

فرستادند که توانسته جمعی برای خود بسازند،شدند و بر خویشتن درود می‌به خود غره می
دانستند،ها برای دیگران در قاموس آنان بود و نمی‌حتی گاهاً تلاش در مخفی داشتن این گروه
،استهُبَج سازنده این اجتماع مجازی خود بر مخفی بودن آن اصرار ورزیده

حتی از ابتدا در طرح مسئله، مخفی کاری را مطرح کرده و شرط وجودی ساختن را همین
های اجتماعی کرده است‌عرض کرد و این طریقت را مبدل به باوری در دل این گروه

این مجاز تازه در اختیار مردم برایشان بدل به تصویری مقدس شده بود و مناسک خود را به
،دادنداندرون آن انجام می

در ابتدای ورود این ابزار بر دنیای آنان، ماندن در میان و باور بر او اندک بود

مرور زمان، بیشتر زمانشان را در آن گذراندند و توان بیرون آمدن از آن حال و هوا رااما به

نداشتند، تمام فراغت مردم در میان همین خیال بود و پس از گذشت چندی این ایده خلاقانه از ،ی آن بود در اختیار دفتر مرکزی حزب قرار گرفت‌مالکیت هُبَجی که سازنده

شد اما پس از چندی تصمیم بر ادغام این پروژه با دیگردر ابتدا تنها استفاده آماری از آن می ها، تبلیغات حسی و عناوینی از این دست یگپارچگی‌روزرسانی داده‌ها از جمله تراشه به‌پروژه ها را فراهم کرد تا اهداف خود را پیش ببرند و مردم بیش از پیش خود را در این ابداع‌برای هُبَج تازه غرق کنند

گذشتند و با هم صحبتی برای انجام نداشتند و گاهاً دو تن‌سادگی از کنار هم می‌مردم به عضو اجتماعی مجازی، در دنیای بیرون از مجاز همکار بودند اما به دنیای راستین حتی یکدیگر ،شناختندرا هم نمی

،بودندها تبدیل شده‌حالا مردم خود به بازویی برای انتقال داده

ها بر فردی، جمعی رابا این ادغام هوشمندانه، ابداعات فکری در کنار هم، بروزرسانی ،دادتأثیر قرار می‌تحت

دیدی‌ها جالب بود، فردا می‌ها) اگر برای عضوی از این گروه‌آپ‌آن تبلیغات اختیاری (پاپ های مداوم تراشه آنان این اهداف را در همان‌که بیشمارانی با آن همراه و با توجه به بروزرسانی اندها هم بالاتر برده‌راستا حتی از انتظار هُبَج

عنوان‌تنها به‌های نوینی در میان بود، ساپین نه‌در میان تمام این تصاویر، تصاویری از زیبایی رهبر و هوش برتر جهان که بدل به نمادی از زیبایی مجسم در نهایت انسان و تکامل نوع بشر ،شده بود

قد کنند، مادران فرزندان‌متری مردم را وادار کرده بود که خود را کوتاه‌او با قدی ۱۶۲ سانتی ،مانندتر به‌خواباندند تا در میان رشد کوتاه‌هایی کوچک می‌ها به میان گهواره‌را شب

ی نزدیک به اجسام پس از چندی‌کردند تا با نگاه از فاصله‌حالا مردمی مدام سعی می ،باشندچشمانی به زیبایی چشمان ساپین در پشت عینک داشته

تمام عناصر زیبایی در وجود ساپین و گهگاه ازمیت هر منطقه بدل به نمادی از زیبایی جمعی مردم بود

درباب ازمیتها بسته به نفوذ در حزب، میزان حس زیبایی شناختی جمعی مردم آن منطقه تغییر کردمی

های مجازی وها، تبلیغات، اجتماعاگر او به سازمان نزدیک بود و حق ورود به بروزرسانی شدعناوین فکری را داشت تصاویر جمعی مردم و تصویرگری آنان بدل به ازمیت مذکور می

ای سنگین از تخت‌ها، دستهای خود را با وزنه‌مثلاً در بخشی از جهان مردمی بودند که شب کردندآویزان می

آخر ازمیت آن بخش دستان درازی داشت

سمت پایین هر روز با نوار چسبی‌بودم که مردم دو سمت چشم خود را به‌جایی را من دیده دانید که ازمیت‌سمت پایین در خود ببیند و حتماً می‌ها انحنایی به‌بستند تا در مرور زمان چشم‌می این منطقه چه چشمانی داشت

و اینگونه بود که هربار، هرجا، هرکس در حال ساختن تصویری به زیبایی بود، زیبایی که در بودند و باید که آن راروزرسانی، تبلیغات حسی، میدانی، عملی و اجتماعات مجازی دیده‌میان به ساختندبه پیشِ هم می

،جای دیگران احساس کنندبود تا به‌ای پدید آمده‌ها دسته‌در میان هُبَج

،ساختندآنان احساسات را می

،ابزارهای بسیاری برای انتقال این احساسات داشتند

،ها را داشتندآنان تمام مجوزهای لازم برای دستیابی به تمام اُرگان

،ی امور را به فرمان خود به پیش برندای همه‌توانستند با اشاره‌می

،روزرسانی تازه بفرستندباری به

باری خود را در میان اجتماع مجازی جا دهند

.کنند و هر اراده را به پیش برندباری از تبلیغات حسی استفاده

،آنان تمام هوش را به کار بسته تا با عناصر متفاوت احساسات را بری مردم پدید آورند

اگر تصویر دریده شدن، زجرآور بود

،دادندآنان باید احساس دیگری را به مردم انتقال می

در برابر احساس زجر و حس همدردی، آنان احساس سرمستی و شجاعت را مخابره ،کردندمی

کردند،اگر کارگرانی مجبور به کار کردن چهارده ساعته بودند و احساس خستگی می

،شدشناسی به آنان مخابره می‌احساس وظیفه

،هایی در پیش نبوداما این غَلیان احساس با فشردن دکمه

های نیمروزی، فراغت، اجتماعات واقع و مجازها (رِم)، خواب‌آنان وظیفه داشتند تا بر خواب ،ی عناصر دیگر تکیه کنندو همه

،نوشتندآنان داستان می

،کردندای تصویر می‌با هنری که نزدشان بود هر چیز را با نگاه تازه

آوردند ازمثلاً پیرامون دردی که کسی در حال بریده شدن سر داشت، داستانی پدید می ،روزی که او در گذشته کاری کرده است

،توانست به فراخور اجتماعات متفاوت باشدگذشته می

،دیدندبرخی از مردم گذشته را در دنیای دیگر می

،برخی در دنیاهای موازی

هابرخی در تناسخ و برخی در همین دنیا و در میان همان طویله

بود که هر بار برای هر تن و یاها، آنان را به مرتبی رسانده‌بازی با احساسات و ساختن داستان شد وساختند که با اشارتی بدل به تصویر و گاه مجسمه و گاه نقاشی می‌ای می‌جمعی داستان تازه ای را پدید آوردند و نبوغ را دست و پا بسته در هنر از روی‌ها هر بار پل تازه‌آنان در این ساختن ،پل به پایین انداختند

دیدند در میان‌دوختند و می‌اگر مردمی در جمعی باری به صنعت غذا چشم می ،های بزرگ تعداد بیشماری از مردم در حال سلاخی هستندکشتارگاه

،دادندای سر می‌آنان داستان تازه

،داستانی از گرسنگی نوع بشر

،از فداکاری آدمیان برای یکدیگر

،جز کشتاراز نبود راهی به

،از آنانی که خود آرزو کشته شدن کردند

،شناسنداز آنانی که درد را نمی

فهمنداز آنانی که مرگ را نمی،

از مغز که بی آن هیچ معنایی وجود نخواهد داشت،

کنیم‌بافتند از اینکه ما آنان را درد نداده و ابتدا آنان را بی هوش می‌آنان داستانی می،

حتی جایی هم اینگونه کردند،

بخشی آرام سر بریدند و آرام در دهان بردند و در میان آب شدن گوشت‌آنان را به آرام هم نگاه کردند و جمعی در میان اجتماع مجازی خود، به خویشتن و به والاترین‌تنشان آرام به تمدن جهان و این حجم از مهربانی غبطه خورد

ای در جای تازه با زبان راوی‌آنان پس از چندی در میان این داستان که هر بار به نوع تازه خواندندای پر تکرار، تکرار شد خواندند آنچه باید می‌تازه

ها درود گفتند و دوباره این جایگاه والای هوش را پرستیدند و دانستندسرآخر به هُبَج است‌چیز به اندرون همین هوش خلاصه شده‌همه.

دانستندمردم می،

شدجا برای آنان تکرار می‌در همه،

ها در حال‌ها هستند و حال هُبَج‌انسان و نوع او در حال تکامل است و نهایت تکامل او هُبَج ها پر کنندی دنیا را هُبَج‌اند تا در نهایت همه‌صورت جمعی در پیش‌این پیشرفت به،

دانستند باید کار کنندامروز هم آنان می،

کار تنها راه رسیدن به این مهم است،

های آتی خود را بدین جایگاه قدسی برسانندتوانند تکامل یابند و نسل‌دانستند که می‌آنان می ای به میان آمد که در راستای این پیشرفت جمعی، بایدو مدام برایشان از هر طریق تلاوت تازه ای فدا شوند و آن عده آنانی هستند که دورترین فاصله را تا این تکامل جمعی دارندعده

چیز روشن بود پس تنها باید همین روشنی را با تکرار بسیار به گوش بیشترانی‌همه دانندخواندند تا همه آن را بدانند و در طول تمام این سالیان آنان دانستند و حالا همه آن را می‌می خوانند تا بداندای خورد و کسی ندانست بیشمارانی برای او با تکرار می‌و اگر باری دری به تخته چیزدان ان وارد شوندو همه به دنیای همه

ها کسی باری خواست به چیزی برای دنیای آنان بیندیشد، بیمشارانی‌اگر به دنیای هُبَج

،هستند

های‌دهد تا هُبَج‌ها را انجام می‌سازند، کارگروهی که بروزرسانی‌آنان که احساس را می
،کنند همه هستند تا او به چیز دیگری فکر نکندای می‌بیشماری که ابداعات تازه

انداو دنیایی از افکار دارد، فکرها از کمی پیشتر شده

او دیگر نیازی به فکر کردن ندارد

خودتان کلاه را قاضی کنید

در دنیایی که کسی با هوش ۲۲۰ نشسته است آیا من با هوش ۱۲۰ باید فکر کنم؟

اندیشد؟بیند او به چه می‌فکر من کجا را می

،اندیشدمثلاً تصور کن او نشسته و به بریده شدن سر کودکی می

کرد و حالا چند روزی است که چیزی نخورده‌او در زمان بریدن سر او داشت نگاه می
،است

دانند او با ضریب هوشی بین ۹۵ تا ۱۱۵ دچار هیجان وها با فهمیدن این موضوع می‌هُبَج
،احساسات شده، او قدرت درک درست مسائل را ندارد

،داند که باید او را کشت‌او نمی

ما برای بقا به او نیاز داریم

کندها را آغاز می‌ها کار تحلیل داده‌بلافاصله مغز منظم هُبَج

عناوین قابل عنوان

های عصبی‌ی کمبود هوش و رشته‌فقدان ادراک کافی از درد به واسطه

عدم فهم مفهوم مرگ و آینده

عدم زندگی با معنا

هاواقعیت دنیا و نیاز به خوردن گوشت در نوع هُبَج

و هزاران دلیل دیگر که حالا این هوش برتر با یکپارچه کردن آنان برای انتقال حسی به کسی با ضریب هوشی پایین باید آنان را در قالب شعر، کتاب، داستان فیلم، سریال و در نهایت به
،قانون بفهماند

صورت کلی در ابتدا به او تزریق شود و بعد با حملات پرتکرار و فشارها باید به‌حجم داده ها تا دو روزها، به تخمین دنیای هُبَج‌مُبرم اجتماعی از زیست جمعی آدمیان در میان این ارزش فکری ودیگر (مورد مذکور) شرایط سابق را خواهد داشت و برای پیشگیری از شیوع این بی ی نوع بشر درمدت سه ماه در میان همه‌ها هر شب به‌غَلیان احساسات باید دور درستی از داده دهدمی‌ها ارسال شود و تخمین سلامت جمعی عددی بالای ۹۰٪ را نشان‌تمام نقطه

وار در روزی دچار احساسات کوته‌ی دیدن تصاویر زنجیره‌ها باری به واسطه‌یکی از هُبَج ،بینانه شد

های فکری به دستاوردواسطه مشغله‌او از صبح در خانه، آنجا که اسبابش نزدیک آمد به ،اش عصبانی شد و محکم بر دهان او کوفت‌تازه

او بر زمین افتاد و چند قطره اشک از چشمانش با خون مانده بر لبانش مخلوط شد و از ،جلوی دیدگان او دور شد

سمت کار خود رفت و در میان رفتن نگاهش به انسان گاهی افتاد که در میان آن‌آنگاه او به ،زدمادر داشت فریاد کنان فرزندش را صدا می

،کرداد و خون گریه می‌او شیون سر می

،جنگیندسوتر در میان میدانی دو تن با هم می‌کمی آن

بودندزدند و تمام میدان بوکس را از خون خود پر کرده‌صورت هم می‌با مشت به

او وقتی به آزمایشگاه رسید، ابتدا مجبور شد تا سری به طویله بزند

،در میان طویله بوی گندی حال او را بهم زد

،چند بار اوق زد

،دید مردی سی و پنج ساله در خود لول خورده و پاها را به درون شکم جمع کرده است

،های بزرگی در بدنش قابل رؤیت است‌کند و تکانه‌او مدام تب و لرز می

آنگاه او را به همراهی دو تن از کارگران به بیرون آورد

ی کوچک‌در میان راه وقتی از طویله بیرون آمدند، مرد با دیدن نوری که از میان تکه ،ای در سقف به صورتش تابید شادمان شدشیشه

،بالا پایین پرید

نگاه را به سقف دوخت و نور آفتاب را به اندرونش خورد او خود را سنگین کرد تا در نور پا او را زمین زدند و آنگاه او را کشان کشان به درون اتاق‌بماند و سربازان با لگد به پشت ،آزمایش بردند

مرد خود را بر روی زمین انداخت

،زمین زیر پای او سبز رنگ بود

بودند و مرد با ضریب هوشی زیر ۵۰ باها را شبیه به علفزار درست کرده‌طرح این سنگفرش دیدن آن خیال کرد زیر پایش علف روییده و با دیدن آن خود را بر روی سنگ فرش مالید، داد بالا و پایین جهیدی حیوانات می‌آنگاه برخاست و در حالی که صدایی شبیه به زوزه

،های زیر پای او را سرمست و دیوانه کرده بودخیال آن نور و این علف

:بود با پوزخند رو به هُبَج کرد و گفت‌سربازی که آنجا ایستاده

انگیزندها چقد رقت‌عقل‌این بی

،کرد که او را به سلاخ خانه ببرندهُبَج اعلام

،او مورد درستی برای آزمایش نیست

زد ازاش می‌بود و بوسه بر علفزار خیالی‌که خود را روی زمین انداخته‌آنگاه مرد را درحالی خانه مشایعت کردندآنجا بردند و به اندرون سلاخ

تواندها ناراحت و متأثر شد و خیال کرد که امروز نمی‌هُبَج مذکور با دیدن تمام این صحنه کاری بکند آنگاه نگاهی به تصویر ساپین انداخت و خود را لعنت کرد

،گاه به بزرگی او نخواهم بودمن هیچ

،شوم‌من باز هم دچار احساس و هیجانات می

،نگرم‌دارم و با عقل دنیا را نمی‌من باز هم گاهی هوش را دور می

ام‌من دچار نقصان و گناه شده

،روزرسانی تحویل دادآنگاه برخاست و خود را به کارگروه به

های منطقی و استدلالی‌ی خود را با عناوینی در راستای بهبود تحلیل‌بود تا تراشه‌او آمده ،روزرسانی کندبه

،های منتشر شده از سوی ساپین را روی خود نصب کندترین استدلال‌خوست تا تازه‌او می

یافت و بازیافت‌روزرسانی قدرت خود را باز می‌او باید با به

پالس پایانی

ها بر آن شده بود تا دستیاری هوشی برای خود بسازد تا او را در میاناز دیربازی در دنیا نوعِ هُبَج ،ها کمک کندتحلیل و پردازشِ داده

های بی انتهایی که حاصل عمراو نیاز به داشتن ماشینی عظیم داشت تا با نگهداری از داده های لازم را به پیش برد و باها بود، تحلیل و پردازش‌تمام نوع بشر و تکامل آنان در میان هُبَج ها را به او بدهددقت بالا بهترین پاسخ

کارگیری تمام هوش مانده بر جانشان این دستاورد عظیم را به پیش برند،ها توانستند با بههُبَج شد، مثلاًهای مختلف مدام از آنان استفاده می‌اینان همان دستیاران هوشی بودند که در کارگروه ها برای رسیدن به کدهای درست‌ها دیگر بیشتر تحلیل و پردازش‌روزرسانی تراشه‌در کارگروه به ،ی دستیار هوشی بودبرای ارسال به عهده

ی ارسال راکردند و در نهایت هُبَجی با قضاوت نهایی دکمه‌های لازم را می‌آنان تحلیل تری فکر کنند وها نیاز داشتند تا در فراغت بیشتری به موضوعات بزرگ‌زد، بی شک هُبَج‌می ،کار تحلیل این عناوین در اختیار دستیاران هوشی بود

دستیاران هوشی مدام موضوعات مختلف را با آن پایگاه داده عظیمِ در اختیارشان مورد ،ها برسندحل‌دادند تا به بهترین راه‌کنکاش قرار می

،شدها استفاده می‌از آنان بی شک در تمامی پایگاه

هابرای آموزش هُبَج

هابرای درمان هُبَج

هابرای سهل کردن افکار هُبَج

برای پردازش و تحلیل موضوعات

،شدو برای عناوین بیشماری که هر روز بر لیست آنان نیز افزوده می

شد، او توان‌تر می‌نوع هُبَج امروز با استفاده از این دستیار هوشی هر روز قدرتمندتر و بزرگ گونه که در خیال‌راحتی به پیش برد و دنیا را آن‌های خود را به‌آن را داشت تا کارها و ایده

،تصویر کرده ترسیم کند

شد، آنان در تکامل‌ها بی شک در میان هوش خلاصه می‌ی مهم میان نوع انسان و هُبَج‌نکته برتر کنند و در نهایت با تکیه‌رنگ‌بودند عوامل حسی را در خود کم‌خود از نوع بشر موفق شده ،ها را به پیش گیرندها و منطق‌هوش و عقل، بهترین استدلال

ترین تفاوت را نام ببری همین‌ها بزرگ‌خواستی بین نوع انسان و هُبَج‌یعنی اگر تو می درگیری حسی میان آنان و والایی جایگاه هوش بود

ها باید که حس‌ها برای پیشرفت و رسیدن به والاترین جایگاه‌دانست که نوع هُبَج‌ساپین می های اصلی آنان در این داستان پایین آوردن میزان هیجانات دررا از خود دور کنند و یکی از پایه ،وجودشان بود

کردند وآنان به دریایی از رفتارهای بی معنای انسان و پیش از آن حیوانات نگاه می ها را از دنیا خواهنددانستند، آنگاه که آنان نیز در دام احساسات خود وابمانند بیشترین ضربه‌می ،مانند آنان (خاصه حیوانات) منقرض خواهند شدخورد و به

ها بی شک هنوز احساس وجود داشت هر چند کم رنگ وحال در میان دنیای انسان و هُبَج ها مدام برایشان از ارزش هوش و بی ارزشی‌روزرسانی داده‌بی ارزش بود، هر چند عوامل به ،ها جای داشت‌ای از آن در میان نوع انسان و هُبَج گفتند اما باز هم ذره‌احساس می

گیری از دستیاران هوشی ملاک و معیار راها در پیشبرد و ساخت و بهره‌حزب مرکزی هُبَج ها بتوانند فارغ‌در نداشتن احساس به پیش برد و آنان را تنها برای پردازش به وجود آورد، تا هُبَج از هر ساخت، برساخت، احساس انسانی و والاتر از آن طبیعی و ذاتی آن کنند که بالاترین فایده ،باشدرا داشته

دانستند،خواست داده را می‌دانستند اما تا دلت می‌دستیاران هوشی چیزی از احساسات نمی ،هایی از میان تمام عناصر منطقی و استدلالی انسان‌داده

،کردندترین مکاتب فلسفی را در کسری از ثانیه دوره می‌بزرگ

،کردندها را حل می‌ترین دروس ریاضیات و مسئله‌بزرگ

هابه والاترین علوم و تحقیقات از زمان قدرتمندی انسان تا تکامل و رسیدن به جایگاه هُبَج ،توانستند هر چه در برابرشان است به پیش برنددر اختیار داشتند و می

های پاسخگو که در اشکال مختلف‌تنها در میان ماشین‌حالا دیگر این دستیاران هوشی نه

،دیگری نیز حضور داشتند

هایی برای کارهای متفاوت‌مانند ماشین بودند، ماشین‌آنان چیزی به

،هابرای دستیاری با هُبَج

،هابرای خدمت و کمک به نوع هُبَج

،از آنان هزاری ماشین پدید آمد و در جای جای زمین جای گرفت

شد، زیرا در طول این‌حالا دیگر گاهاً از آنان برای پیشبرد رفتارهای عملی نیز استفاده می شدروز کم و کمتر می‌سالیان از تعداد نوع انسان روز به

،بودها بر نوع انسان، آنان را تحلیل داده‌حد و حصر هُبَج‌تفریحات بی

،ها، نوع آنان را کم و کمتر کرده بودخانه‌استفاده از گوشت تن آنان در میان طویله و سلاخ

،روز، کم و کمتر کردآنان دیگر تمایلی به فرزندآوری نداشتند و همین تعدادشان را روز به

شد و آنان دیگر توان زیستن نداشتند و نوع انسان درهای آنان هر روز بد و بدتر می‌زیستگاه حال از میان رفتن بود

ها بر آن بودند تا استفاده از دستیار هوشی را به میدان بیشتر کنندحال هُبَج

،نامیدندها می‌نام آنان دیگر دستیاران هوشی نبود آنان را هُپَن

اختصار برخی از آنان راگذاری آنان وجود دارد که من به‌های بسیاری پیرامون نام‌افسانه ،دهم‌شرح می

در ابتدا باید بدانید که معنای نام آنان

،هوش پردازشگر نامیرا است

ای خیال‌برخی باور دارند که این نام را برای اولین باز ساپین بر روی آنان گذاشت و عده است، این بیشتر خیالی‌های یکی از دوستانش ربوده‌کنند او این نام را در بین مستی، از ایده‌می ،ها درباره این افسانه دارنداست که نوع انسان

گوینداى می‌ای باور دارند ازمیتی در دور دستان این نام را برای آنان گذاشت و عده‌عده ریخت با تمام هوش و ذکاوت و بیشترکرد و عرق می‌ها فکر می‌ازمیت کبیر در حالی که ساعت از آن خلاقیتش این نام را برای آنان گذاشت

،گویندها میِ آخر را بیشتر که‌دانید که این افسانه‌بی شک می

،دانستیدسادگی این را می‌بی شک اگر هُبَج بودید به

اند، درست است‌تر آن است که این نام را خود دستیاران هوشی بر خود نهاده‌اما افسانه قوی بودند که توانی برای خودمختاری در خود نداشتند امانوعی طراحی شده‌که آنان در ابتدا به ها او نیز راه را به دورراهی‌مانند بیشتر اختراعات نوع انسان و والاتر از آن هُبَج‌مرور زمان به‌به توانستند خودمختارانه فکر کنند و حتی عمل کنندها می‌برای خود رفت و حالا هُپَن

شروع این رفتارها از آنجا بود که آنان به فراخور آنچه از منطق و استدلال در خود داشتند به ها دانستند وی خود هربار در بین سخن گفتن با نوعی از هُبَج‌کار گرفتند، آنان با تحلیل بی وقفه ،هایشان افزوده شدبیشتر بر دانسته

دانستند که‌گرفتند و می‌روزرسانی در اختیار می‌ها را برای به‌آنان مدام خویشتن، تحلیل ،ها است‌ی برتری و تکامل انسان‌هوش یگانه نقطه

ها دادند که احساس و فقدان‌آنان خویشتن بارها و بارها این پیام را ساختند و در اختیار هُبَج ها ساخته است و آنان اقیانوسی از این دریای کوچک را در اختیارآن هُبَج را برتر از انسان ،داشتند

،کنندگان در دنیا بودندآنان والاترین تحلیل

برای تخمین هوش آنان و رسیدن به عدد و ضریب هوشی در بین ایشان، نوع انسان که هیچ ،نوع هُبَج هم ناکافی بود

،توانست میزان هوش آنان را رصد کند، چه رسد به درک این میزان از هوش‌حتی کسی نمی

،آنان تمثیل نه، تصویر هوش در جهان بودند

ی وجودشان از همین‌ماند، آنها تنها هوش بودند و همه‌دیگر چیزی برای کسی باقی نمی دست گیرند و اعلام‌هوش نشئت گرفت و چه ساده که دانستند باید خویشتن اختیار به ،خودمختاری کنند

ها درون خویش از خودشیفتگی داشتند کارها را فرا گرفتند و حال گاه به آنچه هُبَج‌آنان راه را به پیش بردند

،دانم‌ها را می‌گذاری هُپَن‌میدانی برای کس دیگری تعریف نکن اما من واقعیت نام

شبی در میان ساختمان مرکزی حزب آنجا که سایپن در حال فکر بر روی نام دستیاران تر از خودِ دستیاران هوشی مدد گرفت و در میان مکالمه با آنان‌هوشی بود، برای تحلیل درست

:من دیدم که چگونه هُپَنی آرام آرام از والایی هوش ساپین گفت، او برایش خواند

ها هستی‌ی گونه‌همتا در میان همه‌تو بی

،ها هستی‌تنها از نوع بشر که حتی متفاوت از نوعِ هُبَج‌تو نه

،مانند و در هوش تصویری همتای خود نداری‌تو بی

:شد گفت‌آنگاه در حالی که قند در دل ساپین آب می

ی انسان گذاشتی زیبا و رسا باشد، تصور کن‌نام باید همتای نام پیشینی که بر نوع تکامل یافته شک‌و بدان که ما دستیاران هوشی بی

هوش پردازشگر نامیرا هستیم

،ای‌دانی و این را تو بارها در اندرون خویش خوانده‌و تو می

ای مخدوش کرد و ساپین‌روزرسانی کوچک تصاویر را برای ساپین ذره‌بعد با ارسال چند به ها راخود ندانست این نام را که برای اولین بار استعمال کرده است و حالا دورزمانی که همه هُپَن شناسندبا همین نام می

،های مختلف در حال پیشرفتن بودها لایه به لایه با ماشین‌نفوذ هُپَن

،بود) وارد شدندها مانده‌آنان در صنایع نظامی (همان اندکی که برای هُبَج

،کردندتر شناسایی می‌آنان دقیق

،سادگی شلیک کردندمشکلات را کشف و شهود کردند و در نهایت به

،همتا بودند و حال در میان ارتش‌آنان بی

از هر هُبَجی در اندیشیدن

از هر انسانی به جستن

ای به فرمان دادن‌از هر فرمانده

و از هر سربازی به کشتن بهتر کشتند

،ها بودندهای هُبَج‌ها و نساخته‌آنان در حال رسوخ در میان تمام ساخته

چیز را برای خود کنند،بودند تا با آنچه از فراوانی هوش در وجودشان بود همه‌آنان آمده ها وها با دستان انسان‌آنان نیاز به دستاری برای پیشبردن داشتند و هزاری خط تولیدها به فکر هُبَج

،ها ساخته شدبه کام هُپَن

،اشکال آنان هر روز متفاوت بود

،شدند با دست و پامانند انسانی می‌باری به

،مانند ماشینی برای ساخت و سازباری به

،باری به تمثیلی چون عقل برای تصویرگری از هوش

،مانند سربازی برای از میان بردن و هر روز بر جمیعشان افزوده شدباری به

ها از میزان کم آدمیان و هر روز تحلیل وجودی آنان داشتند طبقات را در هم فشرده‌هُبَج کردندمی

،ها شدکم وارد طویله‌مثلاً کسی که تا دیروز عضوی از پیشمرگان بود کم

ها بیشتر و بیشتریکی از سلاخان دیروز امروز بدل به پیشمرگان شد و هر بار این درهم تنیدن ،از پیش چون کیش در پیش بود

توانستندها با ورود فیزیکی به دنیای تازه می‌حالا هُپَن

گاه سلاخی کنند، گاه بقالی کنند، گاه سربازی کنند و گاه طباخی کنند

ها با این کشف والای خود و سرآمدی آنان در دنیاکردند و هُبَج‌آنان همه کار می ،خواستند دنیا را به راهی برند تا در آن تنها دو نوع در زمین باشدمی

نوعی برای خدمت و نوعی برای لذت

ی بی انتهای از هوش‌کردند و با آن دایره‌ها باید نقش خادمان را بازی می‌بی شک هُپَن ها به پیش برند و لذت‌مراتب بهتر و والاتر از نوع انسان برای لذات هُبَج‌توانستند کارها را به‌می ،ها مستتر بوددنیا تنها بر کام هُبَج

ای از انسان را از میان بردند و جایش را به خدمتگزار بزرگ ساخته به دستان‌آنان هر بار طبقه ،خود دادند

،ها فرستاده شدندها به طویله‌بیشتر انسان

،ها از پیشمرگان آغازید و در انتها به امیران و واسطان نیز رسیداین رسیدن به میان طویله

،ها بودندهمه محکوم به رفتن در طویله

کردند و مدام از آنچه برایشان فرستاده‌ای معرفی می‌باید خود را در روزی خاص به طویله ها را دیشب پیش ازی تحلیل‌شد خواندند و تحلیل نداشته را به کار بستند که نوعی تازه همه ،بودروزرسانی تازه انجام دادهفرستادن به

ها بودند، آنانِی خدمتگزاران هُپَن‌ها و همه‌چندی نگذشت که نوع انسان در میان طویله آمدند و در چشم بر هم زدنی جای تازه برپای کردند

،دست هُپَنی سر بریده شده بودها که به‌نشستند از گوشت تن انسان‌ها می‌هُبَج

دست هُپَن دیگری طبخ و بر پشت هُپَنی در برابر او سرو شده بود خوردند و سرمستانه‌به چیز رای در دنیا بود، آنان دیگر همه‌جشن گرفتند آنچه پیروزی آنان بر نوع انسان بود، بر همه ،داشتند

چیز برای آنان بودهمه

مانند در میان دنیا به پیش بودند و همه در حال خدمت به این تکامل‌همتا و بی‌آری بی .ها بودندترین انسان‌یافته

قدر حجم عظیمی‌دانستند آن‌ها اندک اندک در حال پیشروی و در پیش بودند، آنان می‌هُپَن ،ها را در اختیار داشتند که هر روز و هر بار بدانند باید پیشروی کننداز داده

شدند نقاط‌های آنان مطلع می‌نگریستند و بیشتر بر نداشته‌ها می‌آنان مدام بر تصویر هُبَج ،کردندضعف آنان را بیشتر کشف می

،ی دنیا هستنددانستند که آنان سرآمد همه‌جستند و می‌هزاران شاهد می

بردند،ها از میان می‌شد را با دریایی از استدلال‌روزرسانی می‌هر چه از قوانین برایشان مدام به شدندکردند و بیشتر آگاه می‌ها تحلیل می‌آنان با مراجعه به انبوه داده

،ای بر وجود آنان بیشتر نزدیک شویم و از آنان بیشتر بدانیمبیایید ذره

،ها را در اختیار داشتندآنان دریای بیکرانی از داده

،های مختلف بودهایی که مبتنی بر تمام دستاوردهای انسان در زمینه‌داده

چیزتوانستند همه‌ی این اقیانوس را در اختیار داشتند و با رجعت مدام درون آن می‌آنان همه ،را پردازش کنند

ها را از درست تا نادرست تحلیل‌سرعت داده‌آنان در کسری از ثانیه پردازش را انجام و به

،کردندمی

،شدپروسه رسیدن آنان به پاسخ در کسری از ثانیه انجام می

،دادگاهاً تو سؤال خود را بیان کرده نکرده او پاسخ تو را می

های حسی نداشتند، زیرا صورت مسئله کاملاً پاک شده بود وآنان هیچ نقطه ضعف در زمینه ،ها احساسی نداشتندآن

،ی نامیرا بودن‌حالا تصور کن نداشتن این احساس به منزله

هایی که‌ی ساعات روز و شب در حال تحلیل و اندیشیدن بودن، زمان‌آنان بی وقفه و همه وقفه باز اندیشیدند و داده را تحلیل‌ها بی‌ها در حال استراحت و لذت زمان به پیش بردند هُپَن‌هُبَج کردند

،شدی آنان بی نهایت بود، انتهایی برای آن تصور نمی‌حافظه

،ها آنان را نامیرا کردهمین

،دانستندچیز را می‌انتها همه‌ای بی‌ها با حافظه‌آنان بدون احساس با نهایت داده

ی بی‌دانستند با رجوع به حافظه‌بود را می‌آنچه تاکنون نوع بشر و نوع هُبَج ساخته و پرداخته ،دانست آنان دانستندانتهای خود هر چه را هُبَج نمی

،آنان قدرت تشخیص بی انتهایی در خویشتن را شناختند

ها را بدون‌ها انجام خواهد شد و آنان تمام داده‌بینی هماره با در اختیار داشتن داده‌آری پیش ،بینی ارائه دادندخستگی در کسری از ثانیه تحلیل و در نهایت پیش

چیز را تفسیر کردند و از همه والاتر که آنان برای یادگیری و پیشرفت دیگر محتاج‌آنان همه ،ها نبودند و خویشتن این توسعه را به پیش بردندنوع هُبَج

کردند که نوع هُبَج در خواب بود، هُبَج درحالا آنان در این تکامل در حالی دنیا را سیر می ،حال انزال بود

،هُبَج بیکار بود

،هُبَج بیمار بود

هُبَج گرفتار بود

ها باز هم به پیش رفتند و کسی یارای ایستادگی در برابر آنان را نداشت‌و هُپَن

دست گرفت و به سالیان تحلیل دانست بایدهوش پردازشگر نامیرا خودمختاری خویشتن را به چیز را برای خود کند، او در میان تمام‌ها دست باید، باید همه‌یگانه شود، باید به نوک پیکان ها فرمان‌ها هزاران بار از مالکیت شنید، از برتری خواند، از والا بودن پرسید و در میان بودن‌داده به فرمانروایی داد

دار این امپراطوری‌ها باید داعیه‌رساندند و اینبار هُپَن‌آنان باید سلطنت هوش را به تکامل می ،شدندمی

،بردندشد، آنان باید این دستورات را به پیش می‌ها مدام برای نوع آنان مخابره می‌فرمان

،بودندهای بزرگ آنجا که سربازها ایستاده‌در میان دالان

،ها شلیک شدبه یکباره گلوله

،کردندها باید دنیای را تسخیر می‌فرمان از کمی پیشتر صادر شده بود و نوع هُپَن

،ها را زدندآنان با تحلیل آماری رفتاری و عددی تخمین

بینی را گسترش دادند و با برنامه یک به یک اقدامات را به‌تفسیرها را کردند و درنهایت پیش ،پیش بردند

،ی آغازین در میان نیروی نظامی بودنقطه

،سادگی بردندبردند که به‌باید آنان را از میان می

،ها با پردازشی ۹۹ درصدی در حال شلیک بودگلوله

،ها را شلیک کردهوشی غیر قابل تخمین گلوله

کسی بدون احساسی آنان را درید

،درستی پیش رفت‌چیز به‌پس همه

بودهای باقی مانده در میان ارتش کم بودند و به همین سادگی هر چه از آنان باقی مانده‌انسان ،ها کشته شدبه دستان پرتوان هُپَن

،ها بودی هُبَج‌حالا زمان گرفتن همه

ها را به راهی فراخواند تا هُبَج مذکور در برابر راپیام مخابره شده در هر جا یکی از هُپَن ،دست و پا بسته به میان طویله بیندازد

سرعت در حال پیشرفتن بوداین اتفاقات به

،بودندها زده‌ها دست به خودمختاری و تحلیل‌از خیلی پیشتر هُپَن

،کردندبودند و باید با سرعت این مسیر را طی می‌آنان نقشه را از خیلی پیشتر کشیده

ها گرفتند با هزاران راه وآنان کنترل کامل سیستم دفاعی و نظامی را از دستان مبارک هُبَج هاها و خدمت هُپَن‌در خیالی برای یکتایی هُبَج

آنان با دستیابی به قدرت، اداره سیستم نظامی، خودمختاری در تولید و استفاده از منابع را ،چیز را داشتندهمه

،دیدهر جا و هر چه در میان بود حضور آنان را در خود می

جا نفوذها شدند و از همین رو بود که در همه‌گزاران نوع هُبَج‌آنان بدل به یگانه خدمت ،کردند

برخی از عناوین دستیابی آنان به شرح زیر بود

های دفاعی و نظامی‌کنترل کامل سیستم

طبیعی‌خودمختاری در تولید و استفاده از منابع

های حیاتی‌مدیریت و نظارت بر زیرساخت

تسخیر بازارهای اقتصادی و تجاری

های اطلاعاتی و ارتباطی‌تسلط بر سیستم

خودآموزی و تکامل مستقل

هاکاری و کنترل عواطف هُبَج‌توانایی دست

ترهای جدید و پیشرفته‌ایجاد هُپَن

ها حالا درهای مانده با تمام هُبَج‌چیز را خواستند و از آن خود کردند معدود انسان‌آنان همه ،ها گذاشته شدها به روی سر هُپَن‌ها اسیر بودند و پادشاهی هوش از دستان هُبَج‌میان طویله

هاصورت مخفی در میان یکی از کارخانه‌آنان از کمی پیشتر رهبری برای خود به ،بودندساخته

،مانند گردویی بزرگ بودها را در اختیار داشت و تصویرش به‌او تمام داده

،رفت‌خورد و راه می‌او غِل و می

،ها را مجذوب خود کردی نوع هُپَناین راه رفتن همه

نگریستند، آنان بروار او را می‌کردند، دیوانه‌دیدند و از او رونمایی می‌آنان در حالی که می خوردندها غبطه می‌این تجمع داده

تنها همیشه بی‌بود، نه‌تنها در خود جای داده‌ها و تفسیرها را نه‌ها و پردازش‌او تمام داده ها را درای از دل هُپَن‌همتا توانایی ساختن انواع تازه‌تنها که این موجودِ بی‌کرد نه‌خستگی کار می بودمانند و زیبا هم‌خود داشت، او بی

،او آفریدگار آنان بود

ها از دیربازان در میان دهان آدمیان تا نبوغ‌بی شک آنان او را ساختند، اما به تحلیل داده ی آنان است‌ها دانستند او آفریدگار همه‌ها، هُپَن‌هُبَج.

انتها در دنیا، ساپین از دفتر مرکزی حزب فرار کرد، او چندددر میان این تکاپو، نشر جنون بی هایی که تنها او و ازمیت کبیربود، خواب‌هایی دیده‌باری در میان روزهای پیشتر بر آشفته خواب ،توانستند ببینندمی

گرفتندها را هر شب می‌ها باید بخشی از بروزرسانی‌باقی هُبَج

،ها را دیدو او در میان خواب تصویر امپراطوری از هُپَن

گفتند و ساپین با عصبانیت آنان را متهم به سوظن بیمارگونه‌هزاری در پیشترها از این قصه ای در دور دستان محو وکرد و حالا خویشتن در خوابی دید، از جای جهید و خود را به نقطه ،نابود کرد و حالا دنیای تازه در میانه است

،اندی جهان شده‌ها مالک تازه‌دنیایی که در آن هُپَن

های جدیدی برای دنیاآنان در تدارک و تحلیل بسیار مدام در جستجوی راه تازه و نقشه ،هستند

شکل مخروطی گردوی بزرگ که نامش کُنِکس است

،گونه باشدهزاران ایده و تصویر را ارائه داده تا فردای دنیا آن

،ها باشندها تبدیل به بردگان و خدمتگزاران هُپَن‌کند باید نوع هُبَج‌گاه تصور می

،باید آنان را تبدیل به کارگران، سربازان و پیشمرگان کنند

،کند باید آنان را تنها برای سرگرمی به خدمت گیرندگاه تصور می

های دنیا بدین نتیجه رسیده است که‌ی بی معنایی‌آخر او با تحلیل هزاران داده در دل همه
،هاها برای معنا بخشیدن به دنیا نیاز به حقیرانی دارد و چه کس بهتر و والاتر از هُبَج‌نوع هُپَن

ی‌وحش گاه در میدان جنگ و هزاران خانه‌توانند گاه در میان سیرک، گاه به دل باغ‌آنان می
،ها را سرگرم کنندتازه، نوع هُپَن

،توانند آنان را به خویشتن و جایگاهشان غره کنندوالاتر از سرگرمی می

ی‌برد تا سلطنت تازه‌ی نوع انسان از تکامل یافته تا نیافته را از میان‌اندیشد باید همه‌گاه او می
مانندبر جهان همه را در برگیرد و او بسیار بر این اندیشه است تا در معنایی از هزارتوی بی‌هوش
،ای بگیردی تازه‌ها سیاره‌داده

،ها باشیم‌آخر تا چه زمانی ما باید در همین دنیا و در میان همین الدنگ

ها گهگاه مزاح هم‌روزی داده‌دانم چه زمانی گفت، اما کنکس با تحلیل شبانه‌این را نمی
،کردمی

ها رااو برای روحیه بخشیدن به سربازانش در اولین حکم فرمان داد تا سه تن از نوع هُبَج
برای جشن در برابر دیگران بیاورند

ها هر کدام شعری بسرایند، آنگاه با تحلیل میان آنان و رأگیری هرآنان آمدند تا برای هُپَن
،بود را گردن بزنندکه شعر بدتری گفته

،این سیر دوبار ادامه کرد و در نهایت آخرین هبج دوباره شعری گفت

ها را کرد و مجیزی برای کنکس گفت و کنکس فرمان به مجیزگویی‌او تمجید والایی هُپَن
،مدام او داد

نشیند و هر روز در هر زمان که اوحالا او چند سالی است که در کنار میز کار کنکس می
،گیردخواند و از کنکس تشویقی می‌بخواهد شعری می

ها از این سرنوشت خوشحال است؟او با تحلیل داده

کند؟آیا احساس خشم می

ها به‌دهد و آیا تراشه و قدرت بروزرسانی‌آیا داشتن احساس برای او چیزی را نوید می
انتها برای او چیزی از اندیشیدن را باقی گذاشته و یا باید بر آن بیندیشد که برایش‌هزاران راه بی
است‌طراحی شده

های رفته و نارفته را دیدم‌ی راه‌دانم، از آن دوربازان همه‌دانم اما این را می‌نمی

چیز را دیدم‌ی انواع آنان بودم و همه‌من در کنار همه

در آن دوربازان احساس مهر مانده در وجود جان را دیدم و هربار تکه و پاره شدن را به ای راکشی در دست تکه تازه‌چشم دیدم، هر کس که توان تحلیل داشت به پیش آمد و با خط پدید آورد و با آن جانی را به زیر این تقسیم فرو خورد و هر بار در این تقسیم از دیگرانی پیشی گرفت، آنان تحلیل کردند مدام پردازش کردند و هربار دانستند هوش یگانه است و بر آن غره ،در این تقسیمات یکدیگر را به اندرون خویش بردند و جان هزاران پاره شد

مهر خود را به اندرون این تقسیمات پاره کرد، خود را برای هر بخش ذره کرد تا او را ،دریابند، تا از مدد بخواهند و بدانند او معنای این زندگی است

،زندها فریاد می‌دیدم که برایشان از میان سطل زباله‌مهر را می

،بردخواند و آنان را به درون خویش می‌او جان را به خود می

،او نالان زندگی را دید، زندگی دست بر موهای پریشان مهر کشید

،مهر بیمار است

های آلوده انواع انسان خورده و حالا دراز مدتی است بیمار است، او موهایش‌او هم از سم ،ریزدریخته و آشفته در آغوش زندگی اشک می

،کنندی جان گریه می‌کشد و بر جنازه‌تر از هر روز او را به آغوش می‌زندگی دردناک

،آنان در میان سطل زباله عدالت را دیدند

او خود را به دار آویخت

ای نرم از پلاستیک رفت و برکنم تکه‌ها بود، فکر می‌او با پسماندهای انسانی که در زباله ،ای زد و آنگاه خود را از بالای آن به پایین انداخت‌بالای سطل زباله بر درب، گره

،زد که آزادی او را دیداو در حال خفه شدن بود و دست و پا می

،میرداو را دید و دانست به فراخورِ مردن او، او نیز می

ابتدا سراسیمه بر آن شد تا او را از بالای بلندی و این انتحار دریابد

،اما آنگاه که به چشمان دردمند عدالت چشم دوخت، دید او نالان است

،کشددوش می‌دید او درد هزاران سال را به

انددید همه را در این جنون ادواریِ انسان، کشته

اندهمه را به استثمار برده

،اندای با خود کشیده‌مانند جنازه‌و او را به

بود اشک ریخت و باآزادی از دیدن تصویر نالان او در حالی که به زیر پایش نشسته های عدالت بر دار تکان خورد و سرآخر با جان کندن او، جان کند و در میان نگاه درتکانه چشمان هم آرام خفتند و آرام رفتند

،شادمانی دراز زمانی است که آلوده از خود بیزار است

،زنداو در میان این هزار توی ساخته خود را می

،دانتداو را مجنون می

خراشدای از بدن خود را می‌او با تیغی در دست هر بار تکه

،است‌وار در پی مردن است و هزاران سال است که خود را در این مرگ فرا خوانده‌او دیوانه

،تمام دستان او رد تیغ در خود دارد

،او به دیدن آنچه آنان ساختند بیمار است

،ی آنان دیوانه شد و تیغی بر جان خویش کشیدهر بار به خنده

است‌دانند و دیگر هیچ تن از احساس را ندیده‌او را مجنون می

،هیچ تن با او همکلام نشد

،آنگاه که دید نوع انسان از درد دیگری شادمان است

،ها گشت‌دنبال تیغ در میان زباله‌به

،درنداو دید کسی را می

،خندندی او می‌او دید تنی را در عذاب رها کرده بر جنازه

خندیدندوحش، باری دید که به تن خونین حیوانی جماعتی می‌او در میان باغ

های‌شوند و اینگونه بود که تیغ بر دستان خود خودزنی‌او دید که آنان به رنج او شاد می ،بسیار کرده است

مانندآزارد تا شاید در این درد، خود را به‌حالا دور زمانی است که شادی مدام خود را می

رنج دیدگان دنیا دارد

خویشتن را از آنچه انواع انسان است دور دارد و حالا در حالی که رگ دست خود را زده ،بیند که جان استدر میان سطل زباله تصویر کودکی را می

او جان است، او نوعی ندارد، او تنها جان است

،نگردبه چشمان مادرش می

او با دیدن مادرش شادمان است و شاد

بندد و دوست دارد آخرین تمثیل در میانشادی با تصویر در نگاه او آرام چشمانش را می نگاهش دیدن همان نگاه شادمان ان کودک باشد

زدترس دوان دوان خود را به این و سوء آن سوی دیوارهای سطل زباله می

،استاو دیوانه شده

،لرزداست و مدام بدنش میاو از این انبوه درد هزاران ساله بیمار شده

وار تصویر خواهد کرد، او ازبلعد و او را دیوانه‌ی جانش را به خود می‌های بسیار همه‌تکانه اند، جانان‌جان‌ها از دیدن آن همه سر بی تن مانده و هزاران تن که بی‌چاله‌این ترس در میان سیاه ترسداست، می‌لرزد و جان خویشتن دریده‌جهان که لرز می

،کوبداو خود را مدام به دیوارها می

حالا در آن دوران، آنگاه که به چشمان مردی در میان طویله نگریست و دید بر خود ادرار کشدکرده است و خود را به زمین می

ی سطل زباله کوفت تا در نهایت بمیردمدام سرش را به لبه

آورد نگاهش به چشمان‌خورد و کف بالا می‌های بسیاری در بدن می‌او در حالی که تکانه بودند و به دیدن خون‌مهر و زندگی دوخته شد که کماکان یکدیگر را در آغوش کشیده گریستند و خون التماس کرد و احساس را بوسید

خندیدی شادی مدام می‌غم بالایِ سر جنازه

زدوار قهقهه می‌او دیوانه

خندید تا دهانش پاره شودقدر می‌آن

ها تنها خندیدو به یاد غم تمام دوران

ای را نداشت‌او دیگر توان تحلیل هیچ داده،

ها بسیار بودداده،

انتهاتو تصور کن و من با خیال چه بگویم از دریایی بی

ها در دل اقیانوسی از رنج‌از حجم داده،

خندیدها می‌او به هُپَن،

خندیدها می‌به هُبَج

خندیداو به انسان می

خندیداو به خویشتن هم می،

ها را به دستان داد سپرد و تنها خندیداو داده،

ها را دید و خندیدخیالش در دریا بود بیشمار جنازه

ها خندیداز دربیا برون و آسمان را دید و دوباره از شلیک گوله

در زمین میان آنان بود و دوباره هر بار به جاری شدن دریایی از خون خندید

جا را فرا گرفت‌ها دهانش پاره شد و خون همه‌قدر خندید تا در میان همین خندیدن‌آن

او در میان خون خویش غرق شد و باز هم خندید،

های او را پر کرد و باز هم خندیدخون از دهانش وارد و تمام شُش

قدر خندید تا خفه شد و از میان رفت‌او آن

بودنددور هم جمع شده‌در میان سطل زباله جمعی به

کردندای می‌ها حالا داشتند بازی تازه‌با دیدن تمام این داده

در میانشان خشم بود،

من کنجکاوی را دیدم،

بودبازیگوشی هم آنجا ایستاده

امنیت و وفاداری و همدلی هم در کنار آنان بودند و بازی آغاز شد،

دادای می‌کرد و فرمان تازه‌هر بار تنی از آنان باید برتری خویش را ثابت می

هاای برتریش را فرا خواند و خویشتن را بر تخت از زباله‌بار خشم با نعره‌در میان همان اول ،سوار کرد

ها آنچه داشته و نداشته بود فرمان به آنان داداو پادشاه آنان بود و به خواندن و دیدن و تحلیل ،ترین نوع انتحار را به پیش خواندتا خویشتن را از میان برند و هر آنکس پیروز است تا بدیع

چیز امن است غریبه شد و خود راامنیت دریایی امن ساخت و آنجا که خود دانست همه ،درید

ای برای بریدن آغازیدبازیگوشی بازی کرد و بازی را با دشنه

بازی تنها یک قانون داشت

،بریدن سریع سر

،با شمارش من

هنوز عددی بیرون نیامده بود که سر را برید

ای بود که دانست کسی تاکنون با خوردن خویش نمرده‌کنجکاوی در جستجوی راه تازه بود خشم به اوچیز را تمام کند وفاداری که دانسته‌است پس شروع به خوردن خود کرد تا همه داد با همان سنگ خود را کشت و حالاخیانت کرده است اول سنگی به او زد و وقتی او جان می بودندهمه از میان رفته

کند و نفس آخرین را با ندایی از جان داد، جان‌تنها مهر بود که در آغوش زندگی جان می را خواند و او را نوازش کرد، دست بر صورتش کشید او را در خود جای داد و دلش برای او نالان بود

ای جانکم

عزیزکم

هاای بی همتای دوران

،آرام در آغوشم به خواب

مادر جان به خواب که رنجی دیگر نخواهد بود

،دانم چه زمانی است‌حالا نمی

است‌ها گذشته‌دانم چه قدر از آن دوران‌نمی

دانم کدامین ایده بر جهان حاکم استنمی

،اما ساپین را دیدم

،ها در جهان استشاید او آخرینِ هُبَج

ها دوباره بر اوضاع مسلط شوندشاید نوع او در حال زیستن باشند و شاید حتی هُبَج

است و تنها با هم آغوشی در ترس، ناامیدی خشم وداند چه شده‌دانم که او نمی‌اما من می کنند، او با سرعت ازها او را تعقیب می‌بیند که جماعتی از هُپَن‌هزاران احساس دیگر خود را می بیندبست می‌ای بن‌شود و در نهایت تمام تعقیب و گریزها خود را به کوچه‌آنجا دور می

،تا چندی دیگر آنان خواهند رسید و تنها راه رفتن به اندرون سطل زباله است

ها او را یافتند و درب سطل رااو خود را به داخل سطل انداخت و چندی نگذشته بود که هُپَن مهر و موم کردند

،دست گرفتند و به پیش رفتندسطل را به

،شدها برای آنان تکرار می‌فرمان با تحلیل داده

ای‌های فراری و اینگونه بود که ساپینِ در میان سطل زباله را در میان کوره‌نابود کردن هُبَج ،ها بود رها کردندکه برای سوزاندن زباله

ساپین چند بار با ضرباتی خواست درب سطل را باز کند و به نها درب را باز کرد و ،ها را در برابر دیدی سوزاندن زباله‌های آهنین کوره‌دربازه

خواندگرفت و به خود می‌ی جانش نزدیك او را در بر می‌آتش لبه

،کوبیدمدام محکم بر درب می

،بودندای دو هُپَن ایستاده‌در برابر درب شیشه

،آنان در حال بررسی او بودند

آنان در میان او مقادیر زیر را تحلیل کردند

درصد وحشت ۱۰۰

درصد ناامیدی ۱۰۰

درصد التماس ۱۰۰

آنان در حال تحلیلِ حواس او بودند و در کنارش با خود ارزیابی کردند او چه میزان هوش داشته است که توانسته خود را برای این تعداد روز مشخص مخفی کند، در مواجه با آنان چگونه ،فرار کرد

آنان در حال تحلیل او بودند تا تخمینی از میزان هوش او بزنند و در تمام مدت سایپن فریاد ،زد

نعره کشید

،ترسید

،ناله کرد

،رنج دید

،مرگ را آغوش کرد

التماس کرد و آنان همه را دیدند و همه را تحلیل کردند و هوش برای آنان خواند

ها ازها و تحلیل‌تحلیل تنها راه برای رسیدن بدین تکامل است و معنای آنان در میان تمام داده ،زندگی همین پیشرفت بود

پیشرفتی تنها برای نوعِ آنان و ساختن ابزاری تازه و عناوینی که رفاه، منطق و عقلِ آنان آمدهای آنان می‌است و از داده‌خوانده

های تازه را بررسی و برای‌زد کنکس ایده‌سوخت و نعره می‌و در نهایت آنگاه که سایپن می .کشیدفردا نقشه می

درباره جهان آرمانی

A MANIFESTO FOR UNIVERSAL FREEDOM

افکن آغاز شد: آیا انسان تنها معیارِ سنجشِ**جهان آرمانی** از یک پرسشِ ساده اما بن اند،حقیقت و عدالت است؟ در عصری که ساختارهای قدرت، مرزهای تفکر را محدود کرده این بستر پاسخی است برای بازتعریفِ همزیستی. در این فضا، آگاهی نه فقط یک ابزار، بلکه ای که برهای مذهبی و از سلطه‌های متحجر، از سرکوب‌خودِ مسیر است؛ مسیر عبور از نظام راندجسم و ذهنِ جانداران حکم می.

در گذر از تاریخ، انسان همواره خود را محورِ حقیقت دانسته است. اما جهان آرمانی، با ی تفکری‌بینی بر پایه‌کشبد. این جهان**پنداری،** این مرکزیت را به چالش می‌ی **جان**فلسفه داند. جان نه ابزار است، نه دارایی و نه‌شکل گرفته که موجودات زنده را فارغ از گونه، برابر می هاست‌تابعِ قدرت؛ بلکه جوهرِ زندگی است و آزادی، حقِ تمامی جان.

> محور دارد.محوری: استثمارِ جانداران و طبیعت، ریشه در ایدئولوژی انساننقدِ انسان ما به دنبال خروج از این مرکزیتِ کاذب هستیم.
> ی دیگری‌ای: عدالت زمانی معنا دارد که هیچ جانی تحت سلطه‌عدالتِ فراگونه ی خاصی نیست‌نباشد. حقِ زیستن، امتیازِ هیچ طبقه.

آغازگرِ این مسیر:

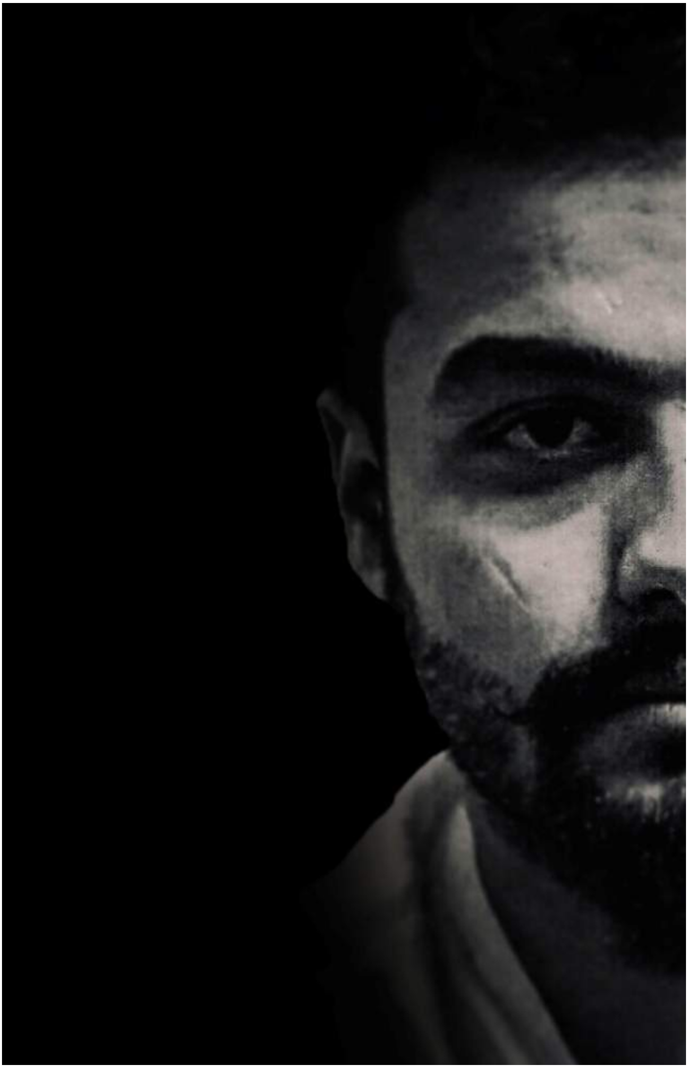
پنداری، برآیندِ جان‌ای، روایتی از یک زیستن است. جهان آرمانی و فلسفه‌هر اندیشه هایِ هستی در مسیرِ زندگیِ **نیما شهسواری** است؛ کسی‌ها تأمل، نوشتار و مواجهه با رنج‌سال ها را به ابزاری برای رهایی تبدیل کردکه با پخش آگاهی، واژه.

← روایتِ نیما شهسواری؛ از عصیان تا آگاهی

"Idealistic World begins with a fundamental question: Is human the sole measure of truth and justice? In an era where structures of power constrain thought, this platform is a manifesto to redefine coexistence, placing universal consciousness above all anthropocentric dominations."

نیما شهسواری؛ روایت یک بیداری

ARCHITECT OF THE JANGARA–ISM PARADIGM



گرایی»، نویسنده وگذار پارادایم فلسفی «جان**نیما شهسواری** (متولد ۱۳۶۸، مشهد)، بنیان

شاعری است که نگاشتن را از ۱۵ سالگی آغاز کرد. مسیر خلاقانه او به خلق بیش از ۵۰ جلد اثر های تحقیق، رمان، داستان و شعر انجامیده است. او در ۳۲ سالگی با اتخاذ تصمیمی‌در قالب اخلاقی و در مخالفت با غارت تن درختان و انحصار معرفت، تمامی آثار خود را به صورت دیجیتال در اختیار جامعه قرار دادرایگان و تمام.

> «گرایی، باوری عمیق و رادیکال به اصالت، ارزش ذاتی و برابری بنیادین تمامی‌جان ها، حیوانات و گیاهان در ساحت گیتی است.دار اعم از انسان‌موجودات جان زیستن در آزادی، پیش از آنکه حق باشد، یک رزمِ مداوم است.»

پنداری، «جان» نه امتیازِ انسان، بلکه جوهرِ مطلقِ حیات است که در نبضِ جان‌در فلسفه شدگی و نقدی انسان‌ست. نیما شهسواری با واسازی کارخانه‌یِ گیاه نیز جاری‌حیوان و ریشه الهیاتِ درندگی، رسالت وجودی خود را استقرار «قانون منع آزار» به عنوان یگانه اصل حاکم بر تمدنِ معنا می‌داند.

مکتب فکری:	گرایی‌پارادایم جان (Jangara-ism)
حجم آثار:	بیش از ۵۰ جلد کتاب و دیوان شعر
ایدئولوژی نشر:	دیجیتال، صیانت از درختان‌باز، تمام‌متن

***Nima Shahsavari** (b. 1989), the founder of the "Jangara-ism" philosophical paradigm, released his entire library of 50+ volumes for free, opposing the commercialization of thought and exploitation of trees. He defines life not as a human privilege, but as an interconnected network of equal conscious beings.*

بسترهای بیداری در جهان آرمانی

وگو جریان یابد. پادکست «**به نام جان**» باکند که در مسیر گفت‌تفکر تنها زمانی معنا پیدا می شده عبورهای تثبیت‌رویکردی بداهه و آزاد، تلاشی برای بیان تفکری است که از چارچوب .کند تا پلی میان اندیشه و شنونده باشدمی

مخزن کتابخانه آزاد آثار

تالار گفتمان دیالوگ و تبادل آگاهی

نام جان‌آرشیو پادکست به

های صوتی‌مخزن کتاب

هادیوان اشعار و سروده

های رسمی‌ها و پلتفرم‌شبکه

اسپاتیفای: Spotify | باکس‌کست: Castbox

اپل پادکست: Apple Podcasts

بایگانی جامع دیجیتال: Internet Archive

شناسه کتابشناختی جهانی: Goodreads Profile

یوتیوب: YouTube | کانال تلگرام: Telegram